

جامعه‌شناسی جهانی شدن: رهیافتهایی برای برنامه‌ریزی توسعه در ایران^۱

m.alamuti@imps.ac.ir

مسعود محمدی الموتی

دکتری جامعه‌شناسی و عضو هیات علمی موسسه عالی
آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی، تهران، ایران

پذیرش: ۱۳۹۲/۳/۴

دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۱۵

چکیده: این مقاله پیامدهای جامعه‌شناسی جهانی شدن برای برنامه‌ریزی توسعه در ایران را بررسی نموده و پیشنهادهایی را برای تعامل سازنده با جهانی شدن در برنامه توسعه کشور ارائه کرده است. برنامه‌ای که به‌عنوان یک سند ملی از دیدگاه‌های نظریه‌پردازان و سیاست‌گزاران توسعه متأثر است. بدین منظور، ابتدا سه نظریه جامعه‌شناسی جهانی شدن به‌طور خلاصه بررسی می‌شود و به‌ترتیب نیروهای محرکه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهانی شدن معرفی می‌گردد. با ارایه یک ارزیابی انتقادی از فروض پایه، استدلال‌های اصلی، و نتایج عمده این سه نظریه، چارچوبی برای تحلیل جهانی شدن و پیامدهای آن پیشنهاد می‌گردد تا مقاله حاضر از قدرت توضیحی بیشتری برخوردار باشد. بر اساس این چارچوب نظری، پیامدهای جهانی شدن برای برنامه‌ریزی اجتماعی در کشورهای در حال توسعه در سه حوزه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بررسی شده و مصادیق آن پیامدها برای برنامه‌ریزی توسعه در ایران جستجو می‌گردد. همچنین با اشاره‌ای به اهداف و سیاست‌های عمده برنامه‌های پنج ساله توسعه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، استدلال می‌شود که برنامه‌های مذکور از نگاه جامعه‌شناسانه برای تحلیل اثرات جهانی شدن برخوردار نبوده است. این امر در حالی است که جامعه‌شناسی جهانی شدن رهیافتهای مهمی در جهت برنامه‌ریزی توسعه در ایران را در بر خواهد داشت. مهمترین این رهیافتهای عبارت است از: به منظور استفاده از فرصت‌های جهانی شدن باید تعامل فرهنگی و سیاسی سازنده با جهان شکل گیرد. این تعامل، اساس استفاده فرصت‌های جهانی شدن در زمینه‌های اقتصادی، علمی و فن‌آوری را فراهم می‌آورد. در این تعامل سازنده، بهره‌برداری از تجربه جهانی توسعه و نقد منصفانه آن نقش کلیدی را ایفاء خواهد نمود.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی جهانی، نظریه جهانی شدن، برنامه‌ریزی اجتماعی، کشورهای

در حال توسعه، توسعه

طبقه بندی JEL: Z00, Z1, Z18

۱. در نگارش این مقاله از یافته‌های رساله دکتری نویسنده تحت عنوان «عقل‌گرایی انتقادی و جامعه‌شناسی جهانی شدن» استفاده به عمل آمده است.

مقدمه^۱

بررسی پیامدهای جهانی‌شدن برای برنامه‌ریزی توسعه به یکی از موضوعات مهم تحقیقاتی در علوم اجتماعی تبدیل شده است. تحلیل این پیامدها بر اساس نظریه‌های جهانی‌شدن صورت می‌گیرد. دو سؤال عمده فراروی این نظریه‌ها عبارتند از: جهانی‌شدن چیست؟ و نیروهای محرکه آن کدامند؟ اقتصاد، علوم سیاسی و جامعه‌شناسی، هر یک نظریه‌های متفاوتی در پاسخ به سؤال‌های فوق‌ارایه کرده و پیامدهای خاصی را برای جهانی‌شدن معرفی کرده‌اند.

این مقاله از رویکردی جامعه‌شناختی برای تحلیل پدیده جهانی‌شدن و نیروهای محرکه آن استفاده می‌کند. دلیل عمده انتخاب این رویکرد آن است که دانش جامعه‌شناسی اصولاً به جامعه و تحولات آن به‌عنوان یک کل^۲ نگاه می‌کند و اگر موضوع اصلی تحقیق در اقتصاد، کارکرد نظام اقتصادی جامعه و یا علوم سیاسی بر کارکرد دولت و نظام سیاسی جامعه متمرکز باشد، جامعه‌شناسی بررسی کارکرد نظم اجتماعی به‌عنوان یک کل را بر عهده خواهد داشت. هنگامی که پدیده جهانی‌شدن با رویکردی جامعه‌شناختی تحلیل شود، پیامدهای آن برای برنامه‌ریزی توسعه نیز محدود به یکی از ابعاد اقتصادی، سیاسی و یا فرهنگی تحولات اجتماعی نشده و پیامدهای جهانی‌شدن برای کل نظام اجتماعی و توسعه ملی در نظر گرفته می‌شود.

نگاهی به کاربرد روش حدسی - ابطالی در جامعه‌شناسی جهانی‌شدن

با تکیه بر پیشرفت‌ها در فلسفه علم مدرن، این بخش کاربرد روش حدسی - ابطالی^۳ برای رایج فرضیه‌هایی جامعه‌شناختی درباره جهانی‌شدن و ارزیابی آنها را توضیح می‌دهد. بر اساس این روش‌شناسی، فرضیه‌های جامعه‌شناسی جهانی‌شدن را می‌توان با دلایل منطقی و شواهد تجربی مورد ارزیابی انتقادی قرار داد. اگر فرضیه‌های پیشنهادی بتواند در مقابل انتقادات منطقی و تجربی مقاومت کرده و ابطال نشود، موقتاً به عنوان تبیینی معتبر درباره جهانی‌شدن پذیرفته می‌شوند، اما اگر فروض و استدلال‌های آنها نادرست بوده و یا پیش‌بینی‌های آن با واقعیت‌ها ناسازگاری داشته باشد، باید کنار گذاشته شده و فرضیه‌های تازه‌ای برای تبیین عوامل و پیامدهای جهانی‌شدن رایج شود.

روش حدسی‌ها و ابطال‌ها توسط (Popper (۱۹۵۹) در قالب انتقادی بر پوزیتیویسم منطقی^۴

۱. در نگارش این مقاله از یافته‌های رساله دکتری نویسنده تحت عنوان «عقل‌گرایی انتقادی و جامعه‌شناسی جهانی‌شدن» استفاده به عمل آمده است.

2. Society and Social Change as a Whole
3. The Method of Conjecture and Refutation
4. Logical Positivism

ارایه شد. پوزیتیویسم منطقی بر جدایی علم از متافیزیک تاکید داشته و گزاره‌های متافیزیکی را فاقد معنی می‌داند. برای آن تعمیم استقرایی مشاهدات تجربی وجه مشخصه علم تجربی است، درحالی‌که پوزیتیویست‌های اولیه ملاک تمیز علم از متافیزیک را اثبات فرضیه‌های علمی از طریق تعمیم‌های استقرایی می‌دانستند. همانطوری که بهاء‌الدین خرمشاهی (۱۳۸۹) استدلال می‌کند، پوزیتیویست‌های منطقی دریافتند که از طریق تعمیم استقرایی نمی‌توان درستی یک فرضیه علمی را آزمون کرد. آنچه که به درست آزمایی^۲ نیز موسوم است، چرا که روش استقرایی رابطه‌ای ضروری بین مقدمات^۳ و نتایج^۴ استدلال برقرار نمی‌کند.^۵ شایان ذکر است که منطقیون از معادله‌های «مقدمات» برای premises و «نتایج» برای conclusions استفاده کرده‌اند (خوانساری، ۱۳۹۰: ۳۱۰). آنها دریافتند که با استفاده از هر تعداد شواهد تجربی مثبت، نمی‌توان درستی یک فرضیه را اثبات کرد، زیرا همواره این احتمال وجود دارد که یک شاهد تجربی مخالف، تعمیم استقرایی را باطل کند. پوزیتیویست‌های منطقی به جای اثبات فرضیه‌های علمی با شواهد، به تایید^۶ آنها با مشاهدات تجربی روی آوردند. از جمله فیلسوفان علمی که ملاک تاییدپذیری را جایگزین ملاک اثبات‌پذیری برای آزمون فرضیه‌های علمی کرد، می‌توان به رودلف کارناپ^۷ اشاره نمود. او معتقد بود که اگرچه نمی‌توان درستی یک فرضیه را با شواهد تجربی اثبات کرد، اما می‌توان درستی آن را با درجه‌ای از احتمال تایید کرد. با استفاده از مفهوم احتمال منطقی، کارناپ استدلال کرد که اگر احتمال درستی یک فرضیه را بین صفر و یک در نظر گرفت، با وجود یک شاهد مخالف احتمال درستی فرضیه صفر خواهد بود.^۸ اگر همه شواهد در دسترس بوده و موافق فرضیه مورد نظر باشند، احتمال درستی آن فرضیه برابر با یک بوده و صحت آن قطعی است، اما از آنجایی که دسترسی به همه شواهد تجربی امکان ندارد، هیچ فرضیه‌ای قابل اثبات نخواهد بود. در فاصله بین دو حالت مذکور، یعنی بین صفر و یک، به میزانی که شواهد مثبت بیشتری فرضیه را تایید می‌کنند، احتمال درستی آن فرضیه نیز بیشتر خواهد بود (کارناپ، ۱۹۹۰).

۱. برای آشنایی بیشتر در این باره به کتاب پوزیتیویسم منطقی تالیف بهاء‌الدین خرمشاهی رجوع شود. در این کتاب ضمن تشریح سابقه تاریخی پوزیتیویسم منطقی، استدلال‌های این دیدگاه فلسفی درباره علم، مورد بررسی انتقادی قرار می‌گیرد.

2. Verification

3. Premises

4. Conclusions

۵. در این مورد ر.ک به کتاب منطق صوری (۱۳۹۰) نوشته محمد خوانساری صص ۳۱۱-۳۱۰.

6. Confirmation

7. Rodolf Carnap

۸. برای آشنایی با تحلیل کارناپ درباره تاییدپذیری تجربی بر اساس استقراء احتمالی به کارناپ، ۱۳۹۰ (۱۹۷۴) در صص ۷۳-۱۵ رجوع فرمایید.

پوپر ادعای کارناپ در مورد جایگزینی اثبات‌پذیری با تاییدپذیری برای حل مسئله استقراء^۱ را رد کرد. Popper (1959) استدلال کرد که مسئله استقراء ریشه در این حقیقت منطقی دارد که بر اساس تعمیم استقرایی، علی‌رغم داشتن هر تعداد شواهد مثبت، نمی‌توان یک رابطه ضروری بین مقدمات و نتایج استدلال برقرار کرد. بنابراین، ملاک تاییدپذیری دچار همان مشکل منطقی است که ملاک اثبات‌پذیری مبتلا به آن است. به لحاظ منطقی، تنها وقتی می‌توان درستی یک فرضیه را اثبات یا تایید کرد که بتوان صحت فروض آن فرضیه و درستی سیر استدلال از فروض به نتایج را اثبات کرد، اما اثبات درستی مقدمات مفروض یک استدلال امکان‌پذیر نیست. از این روی، شواهد تجربی نیز نمی‌تواند برای اثبات یا تایید یک فرضیه به کار گرفته شوند.

Popper (1959) در کتاب منطق اکتشاف علمی استدلال می‌کند که برای آزمون تجربی فرضیه‌ها اساساً نیازی به اثبات یا تایید آنها با شواهد تجربی مثبت نیست. در مقابل، می‌توان یک فرضیه تجربی را تنها با یافتن یک شاهد تجربی منفی (ابطال‌کننده) رد کرد. مثال مشهور پوپر برای ایده ابطال تجربی ارجاع به فرضیه - همه قوها سفید هستند - است. او می‌گوید که اگرچه که با هر تعداد شواهد مثبت، یعنی با مشاهده هر تعداد قوی سفید، نمی‌توان درستی فرضیه فوق را اثبات یا تایید کرد، اما می‌توان تنها با مشاهده یک قوی سیاه فرضیه مذکور را باطل کرد.

روش حدسی - ابطالی نقش تجربه در آزمون فرضیه‌ها^۲ را در مواجهه ساختن پیش‌بینی آن فرضیه‌ها با واقعیات عینی می‌داند. این روش در کنار مشاهدات تجربی، از منطق قیاسی^۳ برای تسری خطای پیش‌بینی (نتایج) فرضیه به مقدمات آن استفاده می‌کند، چرا که استدلال قیاسی، بر خلاف استدلال استقرایی، می‌تواند رابطه‌ای ضروری بین مقدمات و نتایج استدلال برقرار کند. به عبارت دیگر، در قالب استدلال قیاسی می‌توان خطای نتایج (پیش‌بینی‌های ناسازگار با واقعیت) را به مقدمات تسری داده و در نتیجه از شواهد تجربی برای ابطال مقدمات استفاده کرد. پوپر کاربرد روش حدسی - ابطالی را محدود به علم تجربی ندانسته و روش مذکور را برای داوری در مورد فرضیه‌های متافیزیکی مفید دانست (پوپر، ۱۹۹۴).

اما در مورد این فرضیه‌ها، به جای ابطال تجربی^۴ باید از ابطال منطقی^۵ استفاده کرد. در ابطال منطقی، خطای مقدمات به خطای نتایج تسری داده می‌شود. با این توضیحات، نظریه‌های جامعه‌شناسی

1. Induction Problem
2. Hypothesis Test
3. Deductive Logic
4. Empirical Falsification
5. Logical Falsification

جهانی‌شدن را می‌توان از طریق بررسی منطقی مقدمات یا مفروضات استدلال‌ها و پیش‌بینی‌های آنها مورد ارزیابی انتقادی قرار داد (پوپر: ۱۹۹۴). در حالی که نمی‌توان درستی یک نظریه جامعه‌شناختی جهانی‌شدن را با شواهد تجربی یا دلایل منطقی اثبات یا تایید کرد، اما می‌توان با دلایلی منطقی و تجربی نشان داد که نظریه مذکور در مقابل انتقادات مقاومت کرده و یا آنکه پیش‌بینی‌های آن ناسازگار با واقعیت‌ها نبوده است. چنان نظریه‌ای، مادامی که ابطال نشده، تبیین معتبری از پدیده جهانی‌شدن و نیروی‌های محرکه آن به شمار می‌آید

سه چارچوب نظری عمده برای جامعه‌شناسی جهانی‌شدن

در این بخش استدلال‌های اصلی سه نظریه جامعه‌شناختی جهانی‌شدن در پاسخ به دو سؤال کلیدی «جهانی‌شدن چیست؟» و «نیروی‌های محرکه آن کدامند؟» ارائه می‌شوند. در معرفی این نظریه‌ها، به ریشه‌های آنها در نظریه‌های جامعه‌شناسی اشاره می‌شود. این نظریه‌ها جهانی‌شدن را به‌عنوان فرایندی از تغییرات اجتماعی جهانی معرفی می‌کنند که جهان را به مکان واحدی برای زندگی بشر تبدیل کرده است. همان‌طوری که (2008) Rossi بحث می‌کند، این نظریه‌ها با توجه به تفسیرهای متفاوت‌شان از جهان به مثابه مکان واحد، تحلیل‌های متفاوتی نیز از ساز و کارهای تغییرات اجتماعی در سطح جهانی ارائه می‌دهند

الف) جامعه‌شناسی اقتصادی جهانی‌شدن

نظریه‌پردازی درباره جامعه‌شناسی اقتصادی جهانی‌شدن عمدتاً توسط ایمانوئل والرشتاین^۱ صورت گرفته است. (2011) Turner می‌گوید که نظریه والرشتاین این امکان را به وجود آورد تا فرایند تبدیل جهان به مکان واحد به موضوع مطالعه در جامعه‌شناسی تبدیل شود. اگرچه می‌توان در قالب جامعه‌شناسی اقتصادی جهانی‌شدن نظریه‌پردازان دیگری مانند (1989) Chase-Dunn و (2002) Sklair را قرار داد، اما نظریه والرشتاین در این زمینه دارای اهمیت محوری است.

(2000) Wallerstein در پاسخ به سؤال «جهانی‌شدن چیست؟»، در مقاله جهانی‌شدن یا دوره‌گذار، می‌گوید که جهانی‌شدن به‌معنای تبدیل جهان به نظام جهانی مدرن، از قرن پانزدهم میلادی آغاز شده و پدیده جدیدی محسوب نمی‌شود. تحولات اخیر در این نظام جهانی تنها تحولاتی درونی است، اما پس از دهه ۱۹۴۰ میلادی نقطه عطفی در گذار از نظام جهانی سرمایه‌داری به سوی یک جامعه جهانی سوسیالیستی به وجود آورده است.

جامعه‌شناسی اقتصادی والرشتاین نیروهای محرکه جهانی شدن را بر اساس نظریه اجتماعی کارل مارکس^۱ و تعمیم آن به سطح جهانی تحلیل می‌کند. سؤال اصلی نظریه مارکس آن است که در چه شرایطی جامعه متحول می‌شود (ورسلی، ۱۳۸۸). مارکس در تبیین تحولات اجتماعی به عوامل اقتصادی اولویت می‌دهد. از دیدگاه وی، علت تقدم نیروهای اقتصادی آن است که انسان‌ها قبل از اینکه بتوانند اشکال اجتماعی مانند سیاست و فرهنگ را ایجاد کنند، از هستی مادی خود و راه‌های تحقق آن باید اطمینان حاصل نمایند. از این روی، این شیوه‌های تامین معاش هستند که سایر امور افراد را در جامعه سامان می‌دهند. شیوه‌های تولید و سازمان اقتصادی آن، که مارکس به ترتیب آنها را ابزار تولید^۲ و روابط تولید^۳ می‌نامد، نیروی محرکه اصلی تغییرات اجتماعی به شمار می‌آیند. ساختاری سیاسی و فرهنگی جامعه تنها بازتابی از شیوه و مناسبات تولیدی جامعه بوده و آنها را تقویت می‌کند (مارکس، ۱۹۴۲). در لیست منابع موجود نمی‌باشد. به منابع و ماخذ اضافه گردد. مارکس در توسعه نظریه اجتماعی خود مبارزه طبقاتی خشونت بار را عامل جایگزینی یک شیوه و مناسبات تولیدی با دیگری، و در نتیجه تغییر نظام اجتماعی معرفی می‌کند. (Wallace & Wolf (2008) در توصیف جامعه‌شناسی اقتصادی مارکس می‌گویند که اگر هدف اصلی سازمان اجتماعی تولید محصولات مادی است، باید دید که چگونه سازوکار تضاد طبقاتی با این هدف مرتبط می‌شود.

مطابق تحلیل مارکس، هر طبقه اجتماعی در سازمان تولیدی جامعه دارای منافع خاصی است و سعی دارد که با حفظ شیوه‌های تولیدی خاص به منافع انحصاری دست یابد. بر این اساس، برای جذب منابع بیشتر در سازمان تولید، از هر تغییری که منافع او را محدود کند، جلوگیری می‌کند. اما طبقات دیگری هستند که منافع بیشتر خود را در شیوه تولید جدیدی جستجو می‌کنند. ستیز طبقات حاکم و محکوم، مبارزه اجتماعی را شکل می‌دهد که نهایتاً با انقلاباتی خشونت‌بار به از بین رفتن طبقات حاکم و جایگزینی طبقات جدید منتهی می‌شود. با الهام از الگوی مارکسی تغییرات اجتماعی، جامعه‌شناسی اقتصادی والرشتاین سعی دارد که تحولات در نظام جهانی را بر اساس نیروهای اقتصادی توضیح دهد. البته، والرشتاین برای تعمیم جامعه‌شناسی اقتصادی مارکس به تحولات جهانی تعدیلاتی در نظریه وی به وجود آورده است، اما این تعدیلات استدلال مرکزی نظریه مارکس را تغییر نمی‌دهند.

در پاسخ به سؤال کلیدی «نیروهای محرکه جهانی شدن کدامند؟»، والرشتاین به تعریف تضادهای طبقاتی در مقیاس جهانی می‌پردازد. او ایده تضاد بین سرمایه‌دار، مالک ابزار تولید و کارگر،

1. Karl Marx
2. Means of Production
3. Relations of Production

فروشنده نیروی کار را در مقیاس جهانی به تضاد بین کشورهای مرکزی صاحب سرمایه و کشورهای پیرامونی فروشنده نیروی کار و مواد اولیه تعمیم می‌دهد. بر این اساس، او مولفه‌های آنچه که نظام مدرن جهانی^۱ می‌نامد را مشخص می‌کند که شامل سه دسته کشورهای مرکز^۲، پیرامونی^۳ و نیمه پیرامونی^۴ هستند. جامعه‌شناسی اقتصادی جهانی شدن والرشتاین، تضاد طبقاتی بین این مناطق را به عنوان نیروی محرکه اصلی جهانی شدن معرفی می‌کند.

(Wallerstein (1974, 1979, 1989 در جلد‌های اول، دوم و سوم کتاب «نظام جهانی مدرن»، استدلال‌های خود درباره چگونگی شکل‌گیری نظام مدرن جهانی را توضیح می‌دهد. او می‌گوید که از اواسط قرن پانزدهم در اثر تضاد طبقاتی بین جوامعی که مدافع شیوه تولیدی فئودالی بوده و آنهایی که خواستار تغییر آن شیوه‌ها بودند، تحولات انقلابی در جوامع اروپایی به سوی الگوی سرمایه‌داری تولید به وقوع پیوست. این تحولات انقلابی ابتدا در اروپای غربی که مناطق مرکزی آن زمان به شمار می‌آمدند، صورت گرفت و سپس به مناطق پیرامونی گسترش یافت. جامعه‌شناسی اقتصادی والرشتاین، شکل‌گیری نظام دولت-ملت در قرن شانزدهم را ایجاد یک نهاد سیاسی می‌داند که موجب گسترش شیوه تولید سرمایه‌داری در سطح جهانی شد. همچنین، او تنوع فرهنگی پذیرفته شده در نظام دولت-ملت را به‌عنوان ایدئولوژی پشتیبان شیوه تولید سرمایه‌داری معرفی کرد.

در توضیح نیروهای محرکه جهانی‌شدن سرمایه‌داری، والرشتاین سه نوع نظام اجتماعی را از یکدیگر متمایز می‌کند: الف) خرده نظام‌ها؛ ب) نظام‌های جهانی؛ و ج) نظام جهانی مدرن. خرده نظام‌ها در درون خود از تقسیم کار کامل و یک چارچوب فرهنگی واحد برخوردار هستند. چنین نظام‌هایی در جوامع ابتدایی مبتنی بر کشاورزی یا شکار و گردآوری خوراک دیده می‌شدند. در مقابل، نظام‌های جهانی هم تقسیم کار واحد و هم نظام سیاسی واحدی داشتند، اما آنها دارای وحدت فرهنگی نبودند. امپراتوری‌های جهانی، نمونه‌ای از این نوع نظام‌های جهانی هستند. اگرچه، امپراتوری‌های جهانی به لحاظ شیوه تولید، جهانی عمل کرده‌اند، اما وحدت سیاسی آنها باعث ایجاد فشارهای درونی برای باز تقسیم آنها به نظام‌های کوچکتر شده است، در نتیجه آنها برای یک دوره طولانی قابل دوام نبوده‌اند (راجین و شیرو، ۱۳۸۸).

در مقابل، والرشتاین نظام جهانی مدرن را نظامی می‌داند که نه دارای وحدت سیاسی است

1. The Modern World System
2. Center
3. Periphery
4. Semi-Periphery

و نه از یکپارچگی فرهنگی برخوردار است، اما دارای یک وحدت اقتصادی می‌باشد. این وحدت اقتصادی همان شیوه واحد تولید سرمایه‌داری است که در سطح جهانی گسترش یافته است. در این شیوه، مالکیت ابزار تولید در اختیار کشورهای مرکزی بوده و کشورهای پیرامونی، نیروی کار و مواد اولیه خود را می‌فروشند. همان‌طوری که در سطح جامعه ملی، شیوه تولید سرمایه‌داری باعث استثمار طبقه کارگر توسط طبقه سرمایه‌دار می‌شود، گسترش آن در سطح جهانی باعث استثمار کشورهای پیرامونی توسط کشورهای مرکزی شده است. در تحلیل والرشتاین، نظام دولت-ملت به تعمیق مناسبات استثماراری بین مرکز و پیرامون کمک کرده است، چرا که آزادی حرکت سرمایه به مناطقی که دارای شرایط مساعدتری برای سرمایه‌گذاری بوده‌اند را امکان‌پذیر ساخته است. به علاوه، چندگانگی فرهنگی موجود در نظام جهانی مدرن، توجیه ایدئولوژیک لازم برای پذیرش تقسیم کار موجود بین مرکز و پیرامون را از طریق تشویق فرهنگ‌های ملی برای مشارکت در تقسیم کار جهانی به وجود آورده است.

والرشتاین شکل‌گیری اولیه نظام جهانی مدرن در قرن پانزدهم را به یک مزیت نسبی در فن‌آوری و سازمانی اروپای غربی، به عنوان مناطق مرکزی نظام جهانی، نسبت می‌دهد. مناطق پیرامونی این نظام در وهله نخست اروپای شرقی و آمریکای جنوبی بودند که به صدور مواد خام و محصولات اولیه به اروپای غربی می‌پرداختند. استخراج منابع پیرامون، مرکز سرمایه‌دار را ثروتمند ساخت و به آن امکان داد تا حوزه کنترل خود را در سراسر جهان گسترش دهد. این امر همچنان مناطق پیرامونی را فقیر ساخته و موجب شد که توسعه آنها از مسیر عادی خود خارج شده و با مشکلات زیادی روبه‌رو شود. از سوی دیگر، به دلیل تضاد موجود بین شیوه تولید فئودالی و سرمایه‌داری، زمینه‌ها برای تبدیل نظام‌های جهانی مبتنی بر قدرت سیاسی واحد به نظام جهانی مدرن فراهم آمد که بر شیوه واحد تولید متکی بوده، اما به لحاظ سیاسی بر نظام نامتمرکز دولت-ملت تکیه داشت.

Wallerstein (2000) در توضیح علل بحران اقتصاد جهانی سرمایه‌داری می‌گوید که این اقتصاد جهانی پس از دهه ۱۹۴۰ دچار مشکلاتی شده که حل آنها نیازمند یک تغییر اساسی در ساختار آن است. در سال ۱۹۴۵ آمریکا، با توجه به پیروزی در جنگ جهانی دوم، به قدرت برتر سیاسی-اقتصادی جهان تبدیل شد. در آن هنگام، دو چالش اصلی فراروی آمریکای قدرتمند وجود داشت: یکی برخورداری از یک نظام سیاسی با ثبات در سطح جهانی که آمریکا بتواند در بستر آن از مزایای برتری اقتصادی خود بهره‌برد و دیگری ایجاد تقاضای جدید برای فعالیت‌های اقتصادی خود بود که در پاسخ به آن آمریکا بتواند به رشد اقتصادی مطلوب دست یابد. در دوره ۱۹۴۵-۱۹۵۵ آمریکا با مشکل

چندانی برای فایق آمدن بر این دو چالش عمده روبه‌رو نبود، چرا که از یک سو، با ایجاد نهادهایی مانند سازمان ملل، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول توانست نوعی ثبات در نظم سیاسی- اقتصادی جهان ایجاد کند. امضاء پیمان یالتا^۱ نیز به نوعی توافقی با مهمترین رقیب سیاسی- نظامی خود - اتحاد جماهیر شوروی سابق - به دست آمد که به ثبات سیاسی در مقیاس جهانی کمک موثری کرد. آمریکا چالش ایجاد تقاضای موثر برای توسعه فعالیت‌های اقتصادی خود در جهان را با طرح مارشال برای اروپای غربی^۲ و کمک‌های اقتصادی مشابهی به کشورهای ژاپن، و سپس کره جنوبی مدیریت کرد. با این کمک‌ها، آمریکا بازارهای آن مناطق را بر روی تولیدات خود گشود.

اما، از دهه ۱۹۶۰ به بعد، وضعیت برای آمریکا تغییر کرد، چرا که از یک سو مناطق پیرامونی مانند خاورمیانه، اروپای شرقی، آمریکای لاتین و جمهوری خلق چین از نظم جهانی پس از سال ۱۹۴۵ بهره‌ای نبرده بودند و از سوی دیگر، بازسازی اقتصاد اروپای غربی و ژاپن، آنها را به رقبای اقتصادی جدیدی برای آمریکا تبدیل کرده بود. در نیمه دوم قرن بیستم، اعتراضات کشورهای پیرامونی و رقابت در درون بلوک مرکز، چالش‌های جدیدی را برای سلطه بلامنزاع آمریکا بر اقتصاد جهانی ایجاد کرد که با نهادهایی مانند سازمان ملل و بانک جهانی و یا پیمان‌هایی مانند یالتا قابل حل نبودند. والرشتاین معتقد است که نابرابری‌های ناشی از نظم جهانی ایجاد شده پس از جنگ‌های جهانی باعث افزایش نابرابری‌ها بین مرکز و پیرامون شده و این نابرابری‌ها درکنار افزایش بیکاری و رکود جهانی زمینه‌های اعتراضات طبقات کارگر در مناطق پیرامونی علیه سرمایه‌داری جهانی را فراهم می‌آورد. به اعتقاد وی، این اعتراضات می‌توانند موجب یک انقلاب سوسیالیستی در جهان به عنوان راه‌حلی برای بحران‌های اقتصاد جهانی سرمایه‌داری شوند.^۳

ب) جامعه‌شناسی سیاسی جهانی شدن

همان‌طوری که Drake (2010) بحث می‌کند، جامعه‌شناسی سیاسی رویکرد جدیدی را به مطالعات جهانی شدن افزوده است. این قسمت تصویری اجمالی از نظریه دولت جهانی مارتین شاو^۴ ارائه می‌کند که نظریه مهمی در جامعه‌شناسی سیاسی جهانی شدن به شمار می‌آید. جامعه‌شناسی سیاسی شاو را نمی‌توان متکی بر یک فلسفه و نظریه اجتماعی خاص دانست، اگرچه در آن از نظریه‌های اجتماعی مارکس و وبر استفاده شده است. Shaw (1994) در کتاب «روابط بین‌المللی

1. Yalta

2. Marshall Plan for Western Europe

۳. برای اطلاع از جزئیات تحلیل والرشتاین درباره بحران‌های اخیر نظام مدرن جهانی به: Wallerstein, ۲۰۰۰(۱۵) رجوع نمایید. ۲۴۹-۲۶۵

4. Martin Shaw

و جامعه جهانی» بین دو رشته جامعه‌شناسی و روابط بین‌الملل تلفیقی ایجاد کرده است تا یک جامعه‌شناسی جهانی را معرفی کند. (Shaw (2000 در کتاب «نظریه دولت جهانی» است که او به سؤال‌های «جهانی‌شدن چیست؟» و «نیروهای محرکه آن کدامند؟» پاسخ می‌دهد.

در پاسخ به «چیستی جهانی‌شدن»، (Shaw (2000 می‌گوید درحالی‌که رشته روابط بین‌الملل فاقد برداشت روشنی از مفهوم جامعه در سطح بین‌المللی است، جامعه‌شناسی می‌تواند با ارایه تعریفی روشن از جامعه کمک موثری به مطالعات جهانی‌شدن نماید. شاو با نگاه دولت محور خود، جامعه انسانی را مجموعه‌ای از پیوندهای اجتماعی می‌داند که پیرامون نهاد دولت شکل یافته‌اند. وی بر اساس تحلیل خود از جامعه، جهانی‌شدن را آگاهی مشترک از روابط اجتماعی جهانی^۱ تعریف می‌کند. از نظر او، اکنون دیگر آنچه که جامعه انسانی را معین می‌کند، قبیله، قومیت، جامعه ملی و یا حتی یک تمدن جهانی نیست، بلکه یک جامعه جهانی است که انتظارات و کنش‌های متقابل افراد را در اقصی نقاط جهان شکل داده و هماهنگ می‌کند. در نتیجه، آگاهی از وجود روابط اجتماعی جهانی، نقش کلیدی در پاسخ شاو به سؤال «جهانی‌شدن چیست؟» دارد. اگر جامعه انسانی چیزی جز روابط اجتماعی نیست، جهانی‌شدن آن جامعه نیز نمی‌تواند معنایی جز شکل‌گیری مجموعه‌ای از روابط اجتماعی جهانی باشد.

(Shaw (2000 معتقد است که گسترش آگاهی از پیوندهای اجتماعی در جهان نمی‌تواند محصول توافق افراد روی آن پیوندها و تلاش‌های عامدانه آنها برای ایجاد آن پیوندها بوده باشد. از نظر شاو، نظریه‌های (Anthony Giddens (1992 و (Jan Aart Scholte (2004 درباره جهانی‌شدن نمی‌توانند طبیعت اجتماعی^۲ پیوندهای جهانی را منعکس کنند، چرا که جامعه را نمی‌توان صرفاً بر اساس فاصله‌های زمانی و مکانی بین افراد تعریف کرد. از این روی جهانی‌شدن را نمی‌توان طبق استانداردهای زمانی و مکانی اندازه‌گیری نمود. جهانی‌شدن صرفاً یک تغییر در کمیت پیوندهای اجتماعی افراد نیست که با کاهش فاصله‌های زمانی و مکانی تحقق یابد، بلکه در درجه اول یک تغییر کیفی در مناسبات اجتماعی بین انسان‌هاست. این تغییر کیفی نحوه سازماندهی اجتماعی افراد در مقیاس جهانی را تغییر می‌دهد (Shaw (1994. از این روی، شاو نسبت دادن نیروی محرکه اصلی جهانی‌شدن به فن‌آوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی^۳ را مورد سؤال قرار می‌دهد. جامعه‌شناسی سیاسی جهانی‌شدن، یک تحول مهم در ساختار سیاسی- نظامی جهان، یعنی پایان جنگ سرد و ایجاد دولت

1. Global Social Relations
2. Societal Nature
3. Information and Communication Technologies (ICT)

جهانی غرب را نیروی محرکه اصلی جهانی شدن معرفی می‌کند. برای توضیح تحول یاد شده، باید ابتدا تحلیل شاو از نقش دولت در تحولات اجتماعی را به اجمال بیان نمود.

برخلاف نظریه اجتماعی مارکس، (Shaw 2000) دولت را محصول تضاد طبقاتی بین سرمایه‌دار و کارگر ندانسته و نقشی مستقل به مناسبات اجتماعی و اشکال دولت^۱ در ایجاد نظم اجتماعی می‌دهد. مناسبات اجتماعی دولت عبارت دیگری برای سازمان سیاسی جامعه است که نحوه کاربرد مقتدرانه زور برای ایجاد نظم اجتماعی را مشخص می‌کند. اشکال دولت، نهادهای رسمی هستند که شکل سازمان سیاسی را تعیین می‌کنند. در تبیین تحولات اجتماعی، جامعه‌شناسی سیاسی شاو نقش کلیدی به رفع تناقض‌های درونی در مناسبات اجتماعی دولت از نظر میزان سازگاری آن مناسبات با تأمین خواست‌های مردم می‌دهد. از دیدگاه او، تغییرات اجتماعی ناشی از تلاش‌های نیروهای اجتماعی، به ویژه جنبش‌های اجتماعی، برای ایجاد سازگاری بیشتر بین سازمان اجتماعی و نیازهای مردم است.

(Shaw 2000) ریشه تاریخی تحولات قرن بیستم را در تناقض درونی مناسبات سیاسی دولت‌ها در سده‌های شانزده تا نوزدهم میلادی جستجو می‌کند. بدین منظور، ابتدا به تحلیل شکل‌گیری اولیه نظام دولت-ملت در سده‌های شانزده و هفدهم میلادی می‌پردازد که در اروپای آن زمان، اکثر دولت‌ها یا امپراتوری‌ها از اقوام مختلف و یا دولت‌های کوچک پادشاهی بودند. آنها سازمان سیاسی واحدی را برای تنظیم مناسبات بین خود ایجاد نکرده بودند. فقدان یک چنین سازمان سیاسی، چالش‌های زیادی را برای ثبات و امنیت جوامع اروپایی ایجاد کرده بود. از نظر شاو، تلاش برای خارج شدن از این وضعیت متناقض، باعث ایجاد نظام دولت-ملت مدرن^۲ شد. او امضاء پیمان وستفالی^۳ در سال ۱۶۴۸، بین دولت‌های پادشاهی اروپا را تشکیل بنیاد سازمان سیاسی جدید در اروپا می‌داند که بعدها به سراسر جهان گسترش یافته است. در ابتدا، این نظام سیاسی جدید در پی تنظیم روابط بین حاکمان بود، اما با ایجاد دولت‌های مدرن در اثر انقلاب‌های اروپا و آمریکا، تنظیم رابطه حاکمان و مردم نیز مورد توجه قرار گرفت. با امضاء پیمان وستفالی، حاکمان دولت‌ها توافق کردند که درگیری‌های مذهبی را کنار گذارده، یکدیگر را به عنوان حاکمیت‌های مستقل^۴ پذیرفته و در امور داخلی یکدیگر دخالت نکنند.

1. The State's Social Relations and Forms
2. Modern Nation-State System
3. Treaty of Westphalia
4. Independent Sovereigns

پس از انقلاب‌های قرن هیجدهم در اروپا و آمریکا، نظام دولت-ملت نه تنها روابط حاکمان با یکدیگر را تنظیم کرد، بلکه نهادی برای دفاع از شهروندان جامعه نیز به شمار می‌آمد. در نتیجه، برای اولین بار بود که دولت‌های ملی در حال ظهور، نه به عنوان جوامعی که دارای نظام اخلاقی و فرهنگی مشترک هستند، بلکه به مثابه «جوامعی سیاسی» شناخته می‌شدند که حقوق برابر افراد را در یک قانون اساسی مورد توافق، به رسمیت می‌شناختند. اما از آنجایی که این حقوق برابر تنها برای شهروندان دولت-ملت اروپایی به رسمیت شناخته شده بود، نظام دولت-ملت مدرن هنوز دچار تناقض درونی بود. به علاوه، اصل عدم مداخله به نوعی به آنارشی سیاسی در مناسبات بین دولت‌ها منجر شده بود. در نتیجه، دولت‌های ملی همچنان سعی داشتند، که علی‌رغم پیمان وستفالیایا، به تقویت بنیه نظامی خود برای مقابله با تهاجمات احتمالی ادامه دهند. این وضعیتی بود که از قرن‌های شانزدهم و هفدهم آغاز شده بود و کماکان ادامه داشت. در این شرایط، آنارشی حاکم بر نظام دولت - ملت مدرن بحران‌های جدید را پرورش می‌داد.

از نظر شاول، تحولات قرن نوزدهم نیز برای جامعه‌شناسی سیاسی جهانی شدن حایز اهمیت بوده است. وی می‌گوید که قرن نوزدهم معمولاً با پایان مجموعه‌ای از جنگ‌های اروپایی در سال ۱۸۱۵ و آغاز مجموعه‌ای دیگر در سال ۱۹۱۴ مشخص می‌شود. این قرن طولانی توأم با صلح و پیشرفت اقتصادی بود. در طول یک‌صد سال تا ۱۹۱۴، جنگی فراگیر در اروپا و یا در مقیاس جهانی به وقوع نپیوست، اما در عین حال، در قرن نوزدهم بود که زمینه جنگ‌های جهانی قرن بیستم فراهم آمد. چرا که در قرن نوزدهم بود که نیروهای نظامی گسترده از طریق تولید فن‌آوری‌های جنگی و ایجاد ارتش‌های مجهز شکل گرفتند. تحولات سده‌های شانزده تا نوزدهم امکان عملی جنگ‌هایی جهانی در نیمه اول قرن بیستم را به وجود آوردند و پایان جنگ‌های جهانی نیز به نوبه خود باعث آغاز جنگ سرد^۱ شد که با خاتمه آن فرایند تبدیل جهان به مکان واحد، وارد مرحله جدیدی گشت.

شاول استدلال می‌کند که نظام دولت-ملت مدرن اروپایی شکل نهایی خود را در قرن نوزدهم پیدا کرده و در قرن بیستم، دیگر یک نهاد صرفاً اروپایی نبوده و به سراسر جهان گسترش یافته است. در ابتدای قرن بیستم نظام دولت-ملت متشکل از دولت-ملت‌های بود که هر یک بر بخش مهمی از جهان سلطه داشتند. آنارشی سیاسی موجود در این نظام دولت-ملت را همچنان مستعد جنگ و تخاصم سیاسی نگاه داشته بود. اما، پایان جنگ‌های جهانی در نیمه اول قرن بیستم باعث شد که نظام چند قطبی آن نیمه به یک نظام دو قطبی در نیمه دوم که به دوران جنگ سرد مشهور شد،

1. The Cold War

تغییر ماهیت دهد.

(Shaw 2000) استدلال می‌کند که با پایان جنگ‌های جهانی، در فاصله سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۷۰ امپراتوری‌های اروپایی، مانند انگلیس، فرانسه و آلمان، از بین رفته و به جای آنها بیش از یکصد دولت-ملت جدید تأسیس شدند. اگرچه با انقلاب سال ۱۹۱۷ شوروی دموکراسی پارلمانی در آن کشور شکل نگرفت، اما روندی از گسترش نقش مردم در اداره آن جامعه مشاهده شد. به علاوه، کشورهای جهان سوم شاهد روندی از انقلاب‌های مردمی بودند که منتهی به استقلال بسیاری از آنها از دولت‌های مقتدر جهانی شد. مجموعه این تحولات در مناطق مختلف جهان باعث شد که از یک سو، نظام چند قطبی ابتدای قرن بیستم به سمت تجمع قدرت در دو بلوک شرق و غرب پیش رود و از سوی دیگر، کشورهای جهان سوم به زیر مجموعه جدیدی در سازمان سیاسی-اقتصادی جهان تبدیل شوند. این تحولات بودند که زمینه ورود به دوران جنگ سرد بین بلوک شرق و غرب را فراهم آوردند. پس از پایان جنگ‌های جهانی، از یک سو آلمان غربی و ژاپن به اشغال نظامی آمریکا درآمده و حاکمیت ملی خود را در وابستگی نزدیک به آمریکا تعریف کردند. از سوی دیگر، بریتانیای کبیر به برادری کوچک برای آمریکا تبدیل شد و وابستگی نظامی و مالی زیادی به آمریکا پیدا کرد. به علاوه، فرانسه، آلمان غربی و ژاپن همگی از کمک‌های اقتصادی آمریکا در قالب طرح‌هایی مانند طرح مارشال برخوردار شدند. برآیند این تحولات نقش محوری را به آمریکا در جهان غرب داد، به گونه‌ای که آن را برای رهبری بلوکی از دولت-ملت‌های غربی در دوران جنگ سرد آماده کرد. با پایان جنگ‌های جهانی و انعقاد توافق یالتا، اتحاد جماهیر شوروی نیز توانست در حوزه نفوذ خود، به‌ویژه در اروپا و آلمان شرقی، به ایجاد بلوکی از دولت-ملت‌های هم‌پیمان حول الگوی کمونیستی و متمرکز توسعه یابد. به علاوه، با پایان جنگ سرد، قدرت‌های بزرگ، سازمان ملل را تأسیس کردند و دادن حق وتو به پنج کشور عضو شورای امنیت سازمان ملل باعث شد که به جای درگیری‌های نظامی، جنگ سردی بر مناسبات بین دو ابر قدرت و بلوک وابسته آنها حاکم شود. شاو همچنین معتقد است که خاتمه جنگ‌های جهانی خود ماهیتاً پدیده‌ای جهانی بود که به نوعی یک پیروزی برای همه جهانیان به شمار آمده و در نتیجه برای مردم جهان احساس زندگی در جهانی واحد را به‌وجود آورده است.

شاو نتیجه می‌گیرد که از میانه دهه ۱۹۴۰ به بعد ساختار قدرت دولت در دنیای صنعتی به‌طور روزافزونی تغییر ماهیت داد. تا قبل از سال ۱۹۳۹، تعداد زیادی از دولت-ملت‌های کم و بیش مستقل در صحنه سیاسی جهان وجود داشتند که برخی از آنها دولت‌ها-ملت‌های با سلطه جهانی بودند، اما پس از پایان جنگ‌های جهانی، تجمع قدرت در دو بلوک شرق و غرب و شکل‌گیری نهادهایی مانند

شورای امنیت سازمان ملل، باعث شد جنگ سردی بین دو بلوک شکل گیرد که مناسبات بین دولت‌ها و روابط اجتماعی آنها را شکل می‌داد. جنگ سرد بخش قابل توجهی از منابع اقتصادی و فرهنگی دو بلوک شرق و غرب را به مهیا ساختن آنها برای پیشگیری از تخاصمات احتمالی تخصیص داد. به‌علاوه، مانع برقراری پیوندهای اجتماعی بین شهروندان دو بلوک گردید.

پایان جنگ سرد محصول تناقض‌های درونی این سازمان سیاسی بوده است. تلاش‌های نیروهای اجتماعی و رهبران دولت‌ها در درون دو بلوک غرب و شرق باعث فروپاشی جنگ سرد و ظهور دولت جهانی غرب^۱ شد. تخصیص منابع هنگفت به هزینه‌های نظامی، منابع کمیاب را از نیازهای واقعی جامعه منحرف کرد. میخائیل گورباچف (۱۳۶۶) در کتاب معروفش تحت عنوان «دومین انقلاب روسیه: پراسترویکا» مشکلات اقتصادی و سیاسی ناشی از این تناقضات را در درجه اول در درون بلوک شرق و سپس در سطح بین‌المللی به خوبی تشخیص داده و اقدامات مهمی را برای ایجاد تغییرات سیاسی و اقتصادی در بلوک شرق به عمل آورد. اقداماتی که از عوامل مهم پایان جنگ سرد بوده و تغییرات جهانی را تسهیل نموده است.

از دیدگاه نظریه دولت جهانی شاول، پایان جنگ سرد مترادف با ظهور دولت جهانی غرب به رهبری آمریکا بود. با پایان جنگ سرد، ماهیت قدرت در سطح جهانی تغییر کرده و به بلوک غرب - فاتح جنگ سرد - امکان کاربرد اقتدارگرایانه قدرت در سطح جهانی را داد. از این‌روی، با پایان جنگ سرد یک دولت جهانی غرب به‌وجود آمد. با توجه به نقش زیربنایی دولت در شکل دادن به روابط اجتماعی، این اعمال توسط قدرت دولت جهانی غرب بود که مردم جهان را از پیوندهای اجتماعی در مقیاس جهانی آگاه کرده و با برداشتن موانع سیاسی و اجتماعی امکان برقراری چنان پیوندهایی را به‌وجود آورد.

ج) جامعه‌شناسی فرهنگی جهانی شدن

(Turner 2011) می‌گوید، جامعه‌شناسانی که بر نقش فرهنگ در شکل‌گیری نظم اجتماعی تاکید کرده‌اند، نقش مهمی در پیشبرد جامعه‌شناسی جهانی شدن داشته‌اند.^۲ از جمله مهمترین این جامعه‌شناسان رونالد رابرتسون^۳ است. این قسمت مقاله به جامعه‌شناسی فرهنگی رابرتسون درباره

1. Global Western State

۲. از جمله دیگر جامعه‌شناسانی که نظریاتش را می‌توان به نوعی در قالب جامعه‌شناسی فرهنگی جهانی طبقه‌بندی کرد، آنتونی گیدنز است. در مورد کارهای گیدنز درباره جهانی شدن می‌توانید به: گیدنز، پیامد های مدرنیت، ۱۳۷۸ و گیدنز، چشم اندازه‌های جهانی، ۱۳۸۴ مراجعه کنید.

3. Roland Robertson

جهانی شدن می‌پردازد. نظریه جهانی شدن رابرتسون^۱ عمدتاً در کتابی تحت عنوان «جهانی شدن: نظریه اجتماعی و فرهنگ جهانی» ارائه شده است. رابرتسون (۱۳۸۵) نظریه جهانی شدن خود را نظریه‌ای درباره یکپارچه شدن جهان معرفی می‌کند. رابرتسون از نظریه اجتماعی وبر استفاده می‌کند، اما در مواردی از آن فاصله می‌گیرد.

در پاسخ به سؤال «جهانی شدن چیست؟»، رابرتسون می‌گوید که جهانی شدن فرایند گسترش آگاهی از جهانی واحد و نیز فرایند درهم فشردن جهان است. از دیدگاه او، جهان به مثابه مکان واحد یک نظام اجتماعی- فرهنگی جهانی^۲ است که از درهم فشردن فرهنگ‌های تمدنی، جوامع ملی، جنبش‌های اجتماعی، سازمان‌های فراملی، خرده- جوامع و گروه‌های قومی به وجود آمده است. او بر نقش مهم باورهای فرهنگی در تغییرات اجتماعی تأکید گذارده و به عوامل فرهنگی جهانی شدن اولویت می‌دهد.

رابرتسون معتقد است که اگرچه اصطلاح جهانی شدن از نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ رایج شده، اما این پدیده دارای سابقه تاریخی طولانی است. ادیان بزرگ و امپراتوری‌های جهانی تلاش‌هایی برای جهانی کردن در قدیمی‌ترین دوره‌های تاریخ بوده‌اند. جهانی شدن از قرن پانزدهم به بعد از سرعت بیشتری برخوردار شده و در اواخر قرن نوزدهم وارد مرحله جهش گردیده است. در حالی که نظریه رابرتسون بر تبیین جهانی شدن در قرن بیستم متمرکز است، وجه تمایز جهانی شدن معاصر از مراحل قبلی را در وسعت و بلاتکلیفی آن می‌بیند. رابرتسون (۱۳۸۵) چهار مولفه اصلی نظام اجتماعی- فرهنگی جهان را افراد، جوامع ملی، نظام بین‌المللی و نوع بشر معرفی می‌کند. تعاملات این مولفه‌هاست که جهان را به مکانی واحد برای زندگی بشر تبدیل کرده است. بر خلاف نظریه اجتماعی کارکردگرا، جامعه‌شناسی فرهنگی رابرتسون نقشی یکپارچه‌کننده به عامل فرهنگ در ایجاد نظم اجتماعی نمی‌دهد.^۳ او با ارجاع به نقدهای مارگارت آرشر^۴ (۱۹۸۵، ۱۹۸۸) درباره اسطوره یکپارچگی فرهنگی جامعه، معتقد است که نقش فرهنگ جهانی به عنوان نیروی محرکه اصلی جهانی شدن را نباید در یکپارچگی جهان از طریق

۱. برای آشنایی با کارهای رابرتسون و همکارانش درباره جهانی شدن به منبع زیر رجوع کنید: منابع زیر بررسی شود. به نظر می‌رسد که در هم ادغام شده است. نکته بالا برای این منابع هم رعایت گردد.

Robertson, R. & White, K. (2003) *Globalization: Critical Concepts in Sociology* & Nettl, J. P. & Robertson, R. (1968) *International Systems and the Modernization of Societies: The Formation of National Goals and Attitudes*

2. *Global Social and Cultural System*

۳. در زمینه اسطوره یکپارچگی فرهنگی جامعه به:

The myth of cultural integration Archer. M (1985) & Culture and Agency: The Place of Culture

in Social Theory Archer, M (1988) مراجعه کنید. نکته بالا برای این منابع هم رعایت گردد.

4. Margaret Archer

ایجاد ارزش‌های مشترک فرهنگی در مقیاس جهانی تعریف کرد.

همچنین، رابرتسون نقش مهم نیروهای اقتصادی و سیاسی جهانی‌شدن را مانند سرمایه‌داری جهانی و تحولات در نظام دولت-ملت در تشکیل نظام اجتماعی- فرهنگی جهان نفی نمی‌کند، اما مدعی است که باید عملکرد آن نیروها را در بستر یک سازوکار فرهنگی توضیح داد. بدین ترتیب، جامعه‌شناسی فرهنگی رابرتسون گسترش سرمایه‌داری جهانی و شکل‌گیری نظام دولت-ملت مدرن را محصول تعاملات فرهنگی بین تمدن‌ها، جوامع ملی و شهروندان وابسته به آنها دانسته و به این ترتیب او عوامل جهانی‌شدن را نهایتاً به نیروهای محرکه فرهنگی برمی‌گرداند.

نیروی محرکه جهانی‌شدن، از دیدگاه جامعه‌شناسی فرهنگی رابرتسون، یک فرایند دو وجهی عام شدن خاص^۱ و خاص شدن عام^۲ است. برای آنکه افراد و جوامع ملی از طریق تغییر سازمان سیاسی- اقتصادی جهان با هم مرتبط شوند، ابتدا باید باورهای آنها دچار نوعی نسبییت فرهنگی شده باشد. برای مثال، اگر افراد یا جوامع با مشارکت در شیوه تولید سرمایه‌داری مخالف باشند، امکان شرکت آنها در تقسیم کار سرمایه‌داری جهانی وجود ندارد. به‌طور مشابه، باورهای افراد و جوامع در مورد مشروعیت نظام دولت-ملت است که کارکردهای این نهاد سیاسی را تحت تاثیر قرار می‌دهند. جامعه‌شناسی فرهنگی رابرتسون در هم فشردگی اقتصادی و سیاسی جهان معاصر را نتیجه نوعی نسبی شدن هویت افراد و جوامع می‌داند. پیش فرض اساسی نظریه جهانی‌شدن رابرتسون آن است که اگر باورهای فرهنگی در مورد انسان و سازماندهی افراد در نظام بین‌المللی، همان باورهای دوران ما قبل جهانی‌شدن بودند، امکان درهم فشردگی اقتصادی و سیاسی جهان نیز وجود نمی‌داشت. پس، باید تغییری مهم در آن باورها به‌وجود آمده باشد تا چنان درهم فشردگی اقتصادی- سیاسی جهان واقع شده باشد. در اینجا، فرض می‌شود که رفتار یک فرد تحت تاثیر عقاید او و رفتار یک جامعه تحت تاثیر فرهنگ آن جامعه است. بنابراین، تحولات در رفتار افراد و جوامع تحت تاثیر تحولات در عقاید و فرهنگ آنها است.

رابرتسون (۱۳۸۵) این تغییرات فرهنگی را نوعی نسبی شدن هویت‌های فرهنگی ناشی از عام شدن خاص و خاص شدن عام معرفی می‌کند. منظور از عام شدن باورهای فرهنگی خاص آن است که در مواردی افراد و جوامع، هویت ملی خود را به نفع نگرشی جهان‌شمول تغییر می‌دهند. منظور از خاص شدن یک باور فرهنگی عام آن است که در مواردی افراد و جوامع دیدگاه‌های جهانی را بومی ساخته و آنها را متناسب با شرایط محلی و خاص خود تفسیر می‌کنند. بدین ترتیب، نوعی

1. Universalization of Particular
2. Particularization of Universal

نسبیت‌گرایی فرهنگی به‌وجود می‌آید که نگرش‌های افراد و جوامع درباره سازمان اقتصادی مناسب و رابطه بین حاکمان و مردم را تعدیل می‌کند. این تعدیل‌ها در اثر تماس با دیگر فرهنگ‌ها و جوامع به‌وجود می‌آیند. آنها باورهای عامی مانند باور به درستی مطلق یک سازمان اجتماعی برای توسعه، خواه سازمانی شرقی، خواه سازمانی غربی را مورد تردید قرار داده و از این طریق راه را برای تغییرات سیاسی- اقتصادی هموار می‌سازند. برای مثال، در جریان مبادلات فرهنگی، جوامع در می‌یابند که الگوی خاصی، مانند الگوی اقتصاد رقابتی، دارای کارایی عامی برای سازماندهی اقتصاد است. از این روی، عام شدن این باور خاص باعث گسترش آن الگو در جهانی می‌شود.

رابرتسون بررسی نقش تغییر باورهای فرهنگی در جهانی شدن را از اروپا آغاز می‌کند. او می‌گوید: جهانی شدن با نیروی پویای درونی خود طی دوره زوال فئودالیسم اروپایی شکل گرفت. این تغییر در نظام سیاسی- اقتصادی اروپا خود ثمره تعدیلاتی بود که انسان‌ها و جوامع اروپایی در باورهای خود درباره حقوق فردی و سازمان اجتماعی مناسب به عمل آورده بودند. بدین ترتیب، تغییر باورهای عام سنتی درباره انسان و جامعه بوده است که کشورهای اروپایی را به لحاظ فرهنگی مهبای اصلاحات سیاسی و اقتصادی قرن شانزدهم به بعد کرده است. در این دوره بود که مفهوم جامعه مدرن^۱ و مفهوم فرد^۲ به‌وجود آمدند. مدرنیته فرهنگی در غرب را باید در تحولات در نگرش‌های فرهنگی انسان و جامعه غربی به حقوق افراد و تحقق آن حقوق از طریق یک سازمان اجتماعی مناسب جستجو کرد.^۳ بر اساس این تحولات فرهنگی درباره مفهوم فرد و سازمان اجتماعی مناسب برای بهبود زندگی فردی بود که تغییرات سیاسی- نظامی سده‌های شانزده تا نوزدهم میلادی، نظام دولت- ملت مدرن را در اروپا به‌وجود آورد. همراه با این تحولات سیاسی، که خود از تغییر باورهای فرهنگی نشات می‌گرفت، زمینه‌ها برای پذیرش شیوه تولید سرمایه‌داری، که کارایی بیشتری را در مقایسه با شیوه تولید فئودالی از خود نشان داده بود، فراهم آمد.

تا زمانی که باورهای ملی دچار تغییر نشده بود، نظام سیاسی دولت- ملت و اقتصاد بین‌المللی سازگار با آن، با تاکید بر تفاوت‌ها در هویت‌های ملی، چارچوب آنارشیک نحوه توزیع قدرت سیاسی و منافع اقتصادی را در سطح جهانی مشخص می‌کرد. از این روی، تا پیش از جنگ سرد، تقابلهای فرهنگی بین تمدن‌ها و جوامع آثار خود را در جنگ‌های منطقه‌ای یا جهانی نشان می‌دادند. با شروع

1. Modern Society
2. The Concept of Individual

۳. کتاب فلسفه روشنگری ارنست کاسیرر ترجمه یدالله موقن، نکات آموزنده‌ای را در مورد نقش تغییر باورها در مورد انسان و جامعه در جریان تجدد فرهنگی غرب دربردارد. به کاسیرر، ۱۳۸۲ رجوع شود.

دوران جنگ سرد، آن تفاوت‌های فرهنگی خود را در تقابل بین دو ایدئولوژی کمونیست و لیبرال-دمکراسی نشان دادند. وقتی فرایند نسبی شدن هویت فرهنگی باعث شد که در دهه ۱۹۸۰ بلوک شرق ادعاهای خود مبنی بر حقانیت مطلق الگوی کمونیستی توسعه را با توجه به ناموفق بودن آن تغییر دهند، نسبی شدن آنچه بلوک شرق قبلاً حقیقت مطلق می‌پنداشت، باعث فروپاشی جنگ سرد شد. در مقابل، جهان غرب نیز دریافت که کاربرد بدون قید و شرط الگوی لیبرال-دمکراسی توسعه در دیگر جوامع، با مشکلات بسیاری روبه‌رو بوده است. بدین ترتیب، در قالب جامعه‌شناسی فرهنگی رابرتسون می‌توان نیروی محرکه فرهنگی پایان جنگ سرد و در نتیجه یکپارچه‌تر شدن اقتصاد جهان پس از دهه ۱۹۹۰ را در نیروهای فرهنگی عام‌کننده خاص و خاص‌کننده عام جستجو کرد. جهانی شدن به مثابه تبدیل جهان به مکانی واحد، محصول نسبی شدن مفاهیمی مانند فرد، جامعه ملی، نظام بین‌المللی و بشریت بوده که آثار خود را در تحولات سیاسی و اقتصادی جهان ظاهر کرده‌اند.

ارزیابی سه نظریه جهانی شدن و یافته‌ها برای برنامه‌ریزی توسعه

بر اساس روش حدسی-ابطالی، برای ارزیابی نظریه‌های جامعه‌شناسی جهانی شدن باید درستی فروض آنها را کنترل کرد و در صورت یافتن خطاهایی در فروض، تاثیر آنها بر نتیجه‌گیری‌های نظریه‌ها را آشکار کرد. به علاوه، می‌توان نظریه‌های مذکور را از طریق بررسی ناسازگاری پیش‌بینی‌های آنها با واقعیات تجربی مورد ارزیابی قرار داد. در این بخش، با استفاده از روش حدسی-ابطالی سه نظریه جامعه‌شناسی جهانی شدن را مورد ارزیابی قرار داده و با ترکیبی از یافته‌های این ارزیابی انتقادی، یک جمع‌بندی درباره نیروهای محرکه جهانی شدن و پیامدهای آن برای برنامه‌ریزی اجتماعی در کشورهای در حال توسعه ارائه می‌شود.

الف) ارزیابی انتقادی سه نظریه جامعه‌شناسی جهانی شدن

برای ارزیابی انتقادی نظریه‌های جامعه‌شناسی جهانی شدن لازم است که مقدمات، استدلال‌ها و نتایج آن نظریه‌ها مقایسه شوند. جدول شماره ۱ در این خصوص خلاصه‌ای را ارائه می‌کند.

جدول (۱): مقدمات، استدلال‌ات و نتایج سه نظریه جامعه‌شناسی جهانی شدن

نظریه جهانی شدن	مقدمات (فروض) اصلی	استدلال‌های اصلی	نتایج و پیش‌بینی‌های مهم
جامعه‌شناسی اقتصادی جهانی شدن	نظام جهانی شامل مرکز و پیرامون شیوه تولید جهانی: سرمایه‌داری تضاد طبقاتی: علت تحولات اجتماعی	قرن پانزدهم آغاز جهانی شدن سرمایه: محرکه اصلی جهانی شدن پایان سرمایه‌داری: سوسیالیسم جهانی	تقسیم کار ناعادلانه مرکز و پیرامون جهانی شدن مانع توسعه پیرامون سوسیالیسم جهانی به نفع پیرامون
جامعه‌شناسی سیاسی جهانی شدن	جامعه جهانی: روابط اجتماعی جهانی نقش شیوه حکومت در تحولات جهانی دولت جهانی غرب و بحران‌های جهانی	دولت-ملت مدرن و آغاز جهانی شدن دولت جهانی محرکه اصلی جهانی شدن عدم مشروعیت دولت جهانی غرب	جهانی شدن: ایجاد یک جامعه جهانی پایان جنگ سرد: کاهش تنش جهانی باز شدن بلوک شرق و اقتصاد جهانی
جامعه‌شناسی فرهنگی جهانی شدن	جهان: یک نظام اجتماعی-فرهنگی چهار مولفه عرصه جهانی و روابط آنها عدم تفاهم فرهنگی و بحران‌های جهانی	آغاز جهانی شدن: ادیان و امپراتوری‌ها نسبیت فرهنگی محرکه اصلی جهانی شدن وسعت و بلا تکلیفی جهانی شدن معاصر	کاهش توأم با افزایش تنوع فرهنگی گسترش آگاهی از جهان واحد یکپارچگی بیشتر اقتصادی-سیاسی

مطابق روش حدسی-ابطالی، برای ارزیابی جامعه‌شناسی اقتصادی جهانی شدن، ابتدا باید به فروض آن نگاه کرد. درحالی‌که فرض تقسیم جهان به مرکز و پیرامون بخشی از واقعیت‌های نظام جهانی را توضیح می‌دهد، اما محدود کردن جهان به این مناطق باعث غفلت از ابعاد دیگری مانند تقسیم جهان به تمدن‌ها یا واحدهای سیاسی می‌شود. تاکید بر تفکیک مرکز و پیرامون باعث می‌شود که اهمیت تفاوت‌های فرهنگی بین تمدن‌های شرقی و غربی و یا نقش تفاوت‌های سیاسی بین نظام‌های مردمی و اقتدارگرا در جهان نادیده گرفته شوند. اگر تقسیم‌بندی مرکز و پیرامون نقش محوری در تشخیص تفاوت‌های نظام جهانی ایفاء نکند، شیوه تولید سرمایه‌داری نیز نمی‌تواند تعیین‌کننده مناسبات بین تمدن‌های شرقی، غربی و یا نظام‌های سیاسی مردمی و اقتدارگرا باشد. اگر شیوه سرمایه‌داری

نتواند تنها وجه متمایز مناسبات بین واحدهای تشکیل‌دهنده نظام جهانی باشد، تضاد طبقاتی ناشی از شیوه تولید سرمایه‌داری نیز نمی‌تواند نیروی محرکه اصلی تحولات اجتماعی در سطح جهانی باشد. در این شرایط، عدم کفایت فروض نظریه جهانی‌شدن والرشتاین، استدلال‌های آن نظریه‌مانند شکل‌گیری اولیه نظام جهانی مدرن در قرن پانزدهم؛ گسترش شیوه تولید سرمایه‌داری به‌عنوان محرکه اصلی جهانی‌شدن و انقلاب جهانی سوسیالیستی ناشی از تضادهای درونی سرمایه‌داری جهانی را نیز به چالش می‌کشد. در پی انتقادات فوق، نتایج یا پیش‌بینی‌هایی مانند اینکه جهانی‌شدن باعث تقسیم کار کاملاً ناعادلانه بین مرکز و پیرامون شده یا تقسیم کار جهانی تنها ثمره استثمار پیرامون توسط مرکز بوده و یا اینکه یک انقلاب سوسیالیستی در جهان لزوماً به نفع ستم‌دیدگان خواهد بود، نیز مورد تردید قرار خواهند گرفت.

شواهد تجربی نیز ناسازگاری‌هایی را بین واقعیت‌ها و پیش‌بینی‌های نظریه والرشتاین نشان می‌دهند. مطالعه بانک جهانی با همکاری دانشگاه آکسفورد در کتاب جهانی‌شدن، رشد و فقر (۱۳۸۷): (۲۴-۳۲) نشان می‌دهد که توزیع نابرابر منافع جهانی شدن اقتصاد تا حدود زیادی وابسته به سیاست‌های داخلی کشورها در برخورد با جهانی‌شدن بوده، نه اینکه یک نیروی جهانی غیر قابل اجتناب به نام شیوه تولید سرمایه‌داری به تنهایی باعث ایجاد چنان نابرابری‌هایی شده باشد. برای مثال، اگر کشورهایی مانند چین و هند از منافع جهانی‌شدن بیشتر استفاده کرده‌اند، علت این امر بازگشایی هوشمندانه اقتصادهایشان به بازارهای جهانی و برنامه‌ریزی بهتر آنها برای نفوذ به آن بازارها بوده است. در مقابل، اگر بسیاری از کشورهای آفریقایی و اروپای شرقی نتوانسته‌اند از منافع جهانی‌شدن استفاده کنند، ساختار سیاسی و اقتصادی بسته آنها نقش مهمی در این نابرابری داشته است.^۱

البته، نقد جامعه‌شناسی اقتصادی والرشتاین به معنی ابطال کامل آن نیست، بلکه ناظر بر عدم کفایت فروض و استدلال‌های آن و در نتیجه محدودیت قدرت توضیحی و پیش‌بینی آن است. برای مثال، می‌توان بخشی از تقسیم کار ناعادلانه موجود در جهان را ناشی از غلبه شیوه تولید سرمایه‌داری بر اقتصاد جهانی دانست. به همین دلیل، بخشی از عقب‌افتادگی مناطق پیرامونی را نیز باید به تقسیم کار شکل گرفته بین مرکز و پیرامون نسبت داد، اما نسبت دادن همه دلایل عقب‌ماندگی مناطق پیرامونی به استثمار آنها توسط مناطق مرکزی و یا نسبت دادن همه عوامل پیشرفت کشورهای

۱. برای آگاهی بیشتر از دلایل تفاوت‌ها در بهره‌برداری از منافع اقتصادی جهانی‌شدن در ابعاد مختلف تجارت، سرمایه‌گذاری و مهاجرت نیروی انسانی به نیکلاس استرن، جهانی‌شدن، رشد و فقر ۱۳۸۷، فصول ۱ تا ۳ رجوع نمایید.

مرکزی به استثمار جوامع پیرامونی قابل قبول نیست (هلد و مک‌گرو، ۱۳۸۸).

به‌طور مشابه، می‌توان با نقد مقدمات اصلی جامعه‌شناسی سیاسی جهانی‌شدن شاو به ارزیابی آن پرداخت. نظریه جهانی‌شدن شاو فرض می‌کند که نظام جهانی، مجموعه‌ای از روابط اجتماعی جهانی بوده که حول محور اعمال اقتدارگرایانه قدرت توسط دولت جهانی غرب شکل گرفته است. از این روی، تحول در نظم اجتماعی جهان از تحول در ساخت قدرت سیاسی - نظامی جهان به دلیل تناقض‌های درونی آن در تامین نیازهای مردم ناشی شده است. اولین نقد قابل طرح بر فروض نظریه شاو آن است که چرا باید جامعه انسانی را صرفاً متشکل از مجموعه‌ای از پیوندهای اجتماعی دانست که انتظارات متقابل افراد را هماهنگ می‌کنند؟ آیا آرمان‌ها و ارزش‌های مشترک جزئی از جامعه انسانی نیستند؟ نقش نهادهای اجتماعی در تعریف جامعه انسانی چیست؟ اگر جامعه انسانی فراتر از روابط اجتماعی بین افراد باشد، دیگر جامعه جهانی برابر با روابط اجتماعی جهانی نخواهد بود. اگر تعریف ما از جامعه عوض شود، آیا باز می‌توان گفت که این تنها ساخت دولت و قدرت سیاسی - نظامی است که منشاء تحولات اجتماعی می‌باشد؟ آیا باز هم عدم تطبیق کارکرد دولت با نیازهای مردم منشاء بحران‌های درونی جامعه خواهد بود؟ این تشکیک‌ها در مورد مقدمات (فروض) نظریه جهانی‌شدن شاو، به استدلال‌های آن نظریه نیز سرایت می‌کنند. با تشکیک در فروض، دیگر استدلال‌هایی مانند اینکه جهانی‌شدن با بروز نظام دولت - ملت مدرن آغاز شده و یا پایان جنگ سرد منشاء اصلی جهانی‌شدن معاصر بوده، نمی‌توانند توضیحی کافی درباره منشاء و علت‌های جهانی‌شدن به شمار آیند.

در رابطه با نتایج و پیش‌بینی‌ها، برای نقد این نتیجه‌گیری که جهانی‌شدن دنیا را به یک جامعه جهانی تبدیل کرده، کافی است که تعریف جامعه را از روابط اجتماعی به ارزش‌های مشترک و نهادهای اجتماعی^۱ تغییر داد تا ابطال منطقی آن نتیجه‌گیری نیز روشن شود. درمورد این نتیجه‌گیری که جهانی‌شدن تنش‌های سیاسی و نظامی را کاهش داده نیز شواهد متضادی وجود دارند. از یک سو، پایان جنگ سرد باعث کاهش تنش‌های سیاسی - نظامی شده و از سوی دیگر، دوران جدیدی از تنش‌های فرهنگی - سیاسی که (Huntington 1996) آن را جنگ تمدن‌ها خوانده - آغاز شده است. شواهد تجربی نشان می‌دهند که پایان جنگ سرد همراه با افزایش تجارت و سرمایه‌گذاری در سطح جهانی بوده است. برای مثال، در مطالعه پیش‌گفته بانک جهانی تحت عنوان جهانی‌شدن، رشد و فقر (۱۳۸۷: ۷۲) آمده است که از سال ۱۹۸۰، جهان شاهد حرکت بی‌سابقه‌ای در پیوستگی اقتصادی بوده است. در این دوره، تجارت جهانی و سرمایه‌گذاری خارجی به‌ویژه برای کشورهای در حال توسعه

افزایش چشم‌گیری داشته است.

ارزیابی انتقادی جامعه‌شناسی فرهنگی رابرتسون درباره جهانی‌شدن نیازمند بررسی مقدمات (فروض) آن است. تفکیک نظام اجتماعی - فرهنگی جهان توسط رابرتسون به چهار مولفه فرد، جامعه ملی، نظام بین‌المللی و بشریت، به نقش تمدن‌های جهانی و شیوه‌های تولید اقتصادی در نظام جهانی توجه لازمه را نداشته است. رابرتسون (۱۳۸۵) ادعان دارد که به نقش تحلیل تمدنی در جامعه‌شناسی فرهنگی خود درباره جهانی‌شدن توجه لازم را نکرده است. به‌علاوه، اثری از تقسیم نظام جهانی به مرکز و پیرامون در مولفه‌های رابرتسون در دست نمی‌باشد. ایرادات وارده بر مولفه‌هایی نظام جهانی به فروض رابرتسون درباره تحلیل روابط آنها و نیز منشاء بلاتکلیفی جهانی‌شدن معاصر تسری پیدا می‌کند. با انتقادهای وارده بر فروض، دیگر نمی‌توان پذیرفت که جهانی‌شدن تنها ثمره آگاهی از جهان به مثابه مکان واحدی بوده که حاصل نگرش‌های فرهنگی درباره این چهار مولفه است. به‌علاوه، تحلیل رابرتسون درباره نسبت فرهنگی ناشی از عام شدن خاص و خاص شدن عام نیز هنگامی از کارایی لازمه برخوردار خواهد بود که در قالب یک گفتگوی بین تمدنی ارایه شود. با افزودن بعد تمدنی به جامعه‌شناسی رابرتسون می‌توان مراحل جهانی‌شدن را بر اساس نوع مبادلات فرهنگی بین تمدن‌ها و تعامل با جهانی‌شدن مشخص کرد.

انتقادهای وارد به استدلال‌های مرکزی نظریه جهانی‌شدن رابرتسون، به نتایج و پیش‌بینی‌های این نظریه سرایت می‌کنند. از جمله نتایج و پیش‌بینی‌های نظریه رابرتسون آن است که درحالی‌که جهان شاهد کاهش تفاوت‌های فرهنگی است، انواع جدیدی از تنوع فرهنگی نیز در جهان شکل گرفته است. در حالی‌که مشاهدات تجربی این فرایند دو وجهی را تکذیب نمی‌کنند، اما نظریه رابرتسون توضیح نمی‌دهد که آیا این همگرایی فرهنگی بوده که سبب یکپارچه‌تر شدن سیاست و اقتصاد جهانی شده و یا منجر به کاهش آن گشته است؟ اگر فرض شود که فرهنگ جهانی نسبت به تعامل و گفتگو بازتر شده، این بازگشایی منطقاً می‌تواند باعث بازتر شدن سازمان سیاسی جهان، از نظر کاربرد دیپلماسی به جای جنگ، و بازتر شدن اقتصاد جهان از نظر تجارت و سرمایه‌گذاری شده باشد. نتیجه‌گیری دیگر نظریه رابرتسون مبنی بر اینکه جهانی‌شدن موجب شکل‌گیری ارزش‌های مشترک و نهادهای جهانی نشده نیز نمی‌تواند چندان معتبر باشد، چرا که بدون حداقلی از همگرایی فرهنگی در مورد کاربرد منطق گفتگو به جای منطق خشونت در تنظیم مناسبات جهانی، امکان پایان جنگ سرد و باز شدن بلوک شرق به بازارهای جهانی وجود نداشته است. اما، شواهد موجود یک ناسازگاری را بین پیش‌بینی نظریه رابرتسون درباره نقش جهانی‌شدن در افزایش پیوندهای اقتصادی و اجتماعی

در جهان و واقعیت‌های موجود نشان نمی‌دهند. سؤال آن است که آیا رابرتسون دلایل کافی برای توضیح دلایل افزایش چشمگیر پیوندهای جهانی در نیمه دوم قرن بیستم ارائه کرده است؟ انتقادات وارد بر نتایج و پیش‌بینی‌های این نظریه جهانی‌شدن دلیل بر ابطال مطلق و قطعی آن نمی‌باشد. آنها حاکی از عدم کفایت این نظریه در توضیح جهانی‌شدن و نیروهای محرکه آن هستند.

در پایان بررسی انتقادی سه نظریه جامعه‌شناسی جهانی‌شدن، این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌توان از ترکیب یافته‌های این سه نظریه به توضیح جامع‌تری درباره جهانی‌شدن و نیروهای محرکه آن دست یافت و آن را مبنای بررسی اثرات جهانی‌شدن بر برنامه‌ریزی اجتماعی در جوامع در حال توسعه قرار داد؟ پاسخ مثبت است. درحالی‌که این نظریه‌ها به طور قطعی ابطال نشده است و هر یک از آنها بخشی از واقعیت‌های جهانی‌شدن را توضیح می‌دهند، لذا توضیح آنها درباره نیروهای محرکه جهانی‌شدن ناکافی خواهد بود. از این روی، ترکیب نقاط قوت آنها و کنار گذاردن نقاط ضعفشان می‌تواند ما را به چارچوبی جدید برای توضیح جهانی‌شدن نزدیک کند که از قدرت توضیحی بیشتری برخوردار باشد. در جدول شماره ۲ تصویری از مقدمات (فروض)، استدلال‌های اصلی و نتایج عمده این ترکیب یافته‌های نظری ارائه شده است.

جدول (۲): جامعه‌شناسی جهانی‌شدن: ترکیب یافته‌های نظری

نتایج و پیش‌بینی‌های عمده	استدلال‌های اصلی	مقدمات (فروض) اصلی	
<ul style="list-style-type: none"> تغییر نظم اجتماعی دوران جنگ سرد هم‌گرایی بیشتر و منافع جهانی‌شدن عدم توافق فکری بر سازماندهی جهان گفتگوی باز، سیاست و اقتصاد رقابتی: راه به‌سوی یک جامعه جهانی مطلوب 	<ul style="list-style-type: none"> آغاز جهانی‌شدن: تجدد فرهنگی در اروپا نیروهای جهانی‌شدن: گفتگوی بین-تمدنی، پایان جنگ سرد و بازگشایی اقتصادهای ملی بحران‌های جهانی: عدم تفاهم فرهنگی، فقدان مردم‌سالاری جهانی و شیوه تولید سرمایه‌داری 	<ul style="list-style-type: none"> جهان بودگی یعنی تغییر سازمان اجتماعی جهان نظام جهانی: تمدن‌ها، نظام دولت-ملت، تولید سرمایه‌داری روابط مولفه‌ها: بازتر شدن تمدن‌ها و جوامع ملی نسبت به کاربرد گفتگو به جای خشونت عدم تفاهم فرهنگی و بحران‌های جهانی 	جامعه‌شناسی جهانی‌شدن

چارچوب نظری پیشنهاد شده در جدول فوق بر مقدماتی (فروضی) متفاوت تکیه دارد. با طرح

فرض جهانی شدن به مثابه یک تغییر در سازمان اجتماعی جهان و نه صرفاً به عنوان گسترش کیفی و کمی در پیوندهای جهانی، از انتقادات وارد بر مفهوم جهانی شدن، که بر تعریف جامعه به عنوان روابط اجتماعی تکیه دارد، اجتناب نموده است. به علاوه، با این فرض می توان رابطه همگرایی فرهنگی و تغییر در سازمان اجتماعی جهان را مورد بحث قرار داد. فرض تشکیل نظام جهانی از سه مولفه تمدن‌ها، دولت- ملت‌ها و شیوه تولید سرمایه‌داری انتقادات چندی را برطرف می‌کند. از یک سو، انتقادات در مورد غفلت از مولفه مهم تمدن‌ها در ساختار نظام جهانی برطرف می‌شود. از سوی دیگر، با افزودن مولفه شیوه تولید سرمایه‌داری به تمدن‌ها و نظام دولت- ملت و نهادهای برآمده از آن، بعد اقتصادی نظام جهانی در کنار ابعاد فرهنگی و سیاسی آن قرار می‌گیرد. همچنین، فرض مذکور از عنصر نهادهای برآمده از دولت- ملت‌ها در کنار نظام دولت- استفاده کرده تا با انتقادات وارد به ایده دولت جهانی شام، مواجه نشود. فرض تنظیم روابط مولفه‌های یاد شده بر اساس میزان بازتر شدن تمدن‌ها و جوامع ملی به منطق گفتگو، باعث می‌شود که نقش نیروهای فرهنگی همگراکننده در یکپارچگی بیشتر سیاسی و اقتصادی جهان در نظر گرفته شود. همچنین، فرض اینکه جهانی شدن به میزانی که از کاربرد منطق گفتگو به جای منطق زور محروم بوده، دچار مشکل عدم تفاهم فرهنگی شده که منشاء بحران‌های سیاسی و اقتصادی معاصر محسوب می‌شود.

با طرح فرض یاد شده، این امکان فراهم می‌شود تا ضمن استفاده از استدلال‌های معتبر سه نظریه جهانی شدن، از نواقص آنها تا حدی اجتناب کرد. اگرچه هر سه نظریه جهانی شدن آن را پدیده‌ای تاریخی معرفی می‌کنند، اما آنها در مورد منشاء تاریخی جهانی شدن اختلاف نظر زیادی دارند. والرشترین مدعی است که شکل‌گیری نظام جهانی مدرن در قرن پانزدهم آغاز شد. هنگامی که کشورهای مرکز اروپایی از یک مزیت تکنولوژیک و سازماندهی برخوردار شدند و منابع مناطق پیرامونی را در خدمت شیوه تولید سرمایه‌داری قرار دادند، اما روشن نیست که چرا این مزیت تکنولوژیک در اروپا و نه در جای دیگر به وجود آمد (راجین و شیرو، ۱۳۸۸). جامعه‌شناسی سیاسی شام منشاء تاریخی جهانی شدن را شکل‌گیری نظام دولت- ملت اروپایی در قرن شانزدهم می‌داند، اما در مورد اینکه رابطه بین تغییر باورها در مورد انسان و جامعه در اروپا و ایجاد نظام دولت- ملت مدرن چه بوده است، بحثی نمی‌کند. جامعه‌شناسی فرهنگی رابرتسون اگرچه به نقش تاریخی ادیان در جهانی شدن توجه دارد، اما بر نقش گفتگوی تمدن اروپایی با دیگر تمدن‌های جهان، به عنوان نقطه آغازی برای جهانی شدن معاصر تأکیدی ندارد. با نسبت دادن منشاء تاریخی جهانی شدن به مبادلات فرهنگی بین تمدن‌ها پس از شروع مدرنیته غربی، دلایل ایجاد نظام دولت- ملت در اروپا و گسترش

آن به جهان و ایجاد شیوه تولید سرمایه‌داری در اروپا و گسترش آنها به جهان نیز بهتر آشکار می‌شوند. متناسب با این تفسیر از سابقه تاریخی جهانی‌شدن به نیروی محرکه فرهنگی جهانی‌شدن اولویت داده شده، اما همچنان کارکرد مستقل عوامل سیاسی و اقتصادی جهانی‌شدن در تغییر سازمان اجتماعی جهان در نظر گرفته می‌شود. با معرفی عقلانیت مندرج در استفاده از منطق گفتگو به جای منطق قدرت، روشن می‌شود که چگونه بروز نظام دولت-ملت اروپایی ثمره یک گفتگوی عقلایی برای کاهش تنش‌های اجتماعی ناشی از دولت‌های اقتدارطلب و دستیابی به توافقی بر اصول حاکمیت ملی و عدم مداخله در امور دیگران بوده است. به علاوه، در بستر ثبات سیاسی حاصله بوده که شیوه تولید سرمایه‌داری توانسته ابتدا در اروپا و سپس در جهان گسترش پیدا کند. از این رو، منشاء اصلی توسعه نظام دولت-ملت و شیوه تولیدی ملزم با آن را نمی‌توان به تضاد طبقاتی بین سرمایه‌داران و کارگران نسبت داد. بلکه باید آن را به عقلانیت متجلی در اصل حاکمیت ملی و اصل عدم مداخله جستجو کرد. در قرن بیستم نارسایی‌ها در گفتگوی بین جوامع، خود را در تقابل ایدئولوژیک بین شرق کمونیست و غرب لیبرال-دمکرات نشان داد و باعث بروز جنگ سرد و بسته شدن اقتصادهای دو بلوک به تجارت و سرمایه‌گذاری گردید. مجدداً نیروی فرهنگی متجلی در یادگیری بلوک‌ها از یکدیگر باعث یک تحول سیاسی یعنی پایان جنگ سرد شد و متعاقب آن باز شدن بلوک شرق به بازارهای جهانی باعث یکپارچه‌تر شدن اقتصاد جهان گردید. اما، عدم تفاهم فرهنگی موجود درباره چگونگی سازمان اجتماعی مناسب جهان هنوز منشاء بحران‌های جهانی‌شدن معاصر است. اگر دولت‌های قدرتمند از آنارشی موجود در سازمان سیاسی جهان استفاده نمایند (Held, 1997) تا به منافع خود دست یابند، و اگر بحران‌های جهانی مانند افزایش فقر، بیکاری، تورم، آلودگی محیط‌زیست جهانی ادامه دارند، ریشه را باید در فقدان تفاهمی فرهنگی درباره یک نظم اجتماعی مردمی و عادلانه در جهان جستجو کرد (هابرماس، ۱۳۸۰). تحلیل ارایه شده از پیامدهای جهانی‌شدن دلالت بر آن دارد که در صورت کاربرد منطق گفتگو به جای منطق زور در سطح جهانی، امکان مشارکت بیشتری برای کشورهای در حال توسعه و کم توسعه در مقایسه با کشورهای قدرتمند در اداره امور جهانی در ابعاد مختلف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به وجود خواهد آمد. از این رو الگوی جهانی‌شدن گفتگویی اصولاً در خدمت اکثریت جمعیت جامعه جهانی است تا عده‌ای قلیل از کشورهای ثروتمند و طبقات اجتماعی قدرتمند.

(ب) یافته‌ها برای برنامه‌ریزی اجتماعی در کشورهای در حال توسعه

این قسمت یافته‌های اصلی جامعه‌شناسی جهانی‌شدن مورد بحث برای برنامه‌ریزی اجتماعی در

جوامع در حال توسعه را بیان می‌کند. تصویری از این یافته‌ها در جدول ۳ نشان داده شده است. این جدول، یافته‌ها را از دو دیدگاه اساسی زیر ارایه می‌کند:

• از دیدگاه درونی‌سازی اثرات جهانی‌شدن در برنامه‌ریزی اجتماعی در کشورهای در حال توسعه باید تدابیری در حوزه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی از طریق ایجاد سازگاری بین نیروهای محرکه جهانی‌شدن و عوامل داخلی توسعه اندیشیده شوند. جامعه‌شناسی جهانی‌شدن به درک تعامل نیروهای جهانی‌شدن و عوامل داخلی توسعه کمک می‌کند.

• از دیدگاه بازسازی فرایند جهانی‌شدن برای ایجاد محیط جهانی مناسب برای توسعه ملی باید تدابیر بلندمدت برای تغییر مجموعه‌ای از شرایط ساختاری در محیط جهانی معرفی شود که بر دستیابی به اهداف ملی در جوامع در حال توسعه اثر می‌گذارد. جامعه‌شناسی جهانی‌شدن به تشخیص این تدابیر نیز کمک موثری می‌کند.

جدول (۳): یافته‌های جامعه‌شناسی جهانی‌شدن برای برنامه‌ریزی اجتماعی در جوامع در حال توسعه

بازسازی جهانی‌شدن برای توسعه اجتماعی	درونی‌سازی اثرات جهانی‌شدن برای توسعه اجتماعی	
<ul style="list-style-type: none"> • ترویج ایده جایگزینی منطق زور با گفتگو فرهنگی در جهان • ترویج جایگزینی حاکمیت دولت‌ها با حاکمیت مردم در جهان • ترویج ایده رشد توأم با عدالت در جهان 	<ul style="list-style-type: none"> • باز کردن فرهنگ ملی برای درک تجربه جهانی توسعه • بومی‌سازی تجربه جهانی توسعه • معرفی الگوی توسعه بومی به جهان 	برنامه‌ریزی فرهنگی برای توسعه
<ul style="list-style-type: none"> • تلاش برای تغییر نظام چندقطبی به سوی مردم‌سالاری جهانی • تشکیل اتحادیه‌های سیاسی از در حال توسعه‌ها • تلاش برای نفوذ در نهادهای سیاسی تصمیم‌گیری اقتصادی 	<ul style="list-style-type: none"> • باز کردن فضای سیاسی برای اثرگذاری بر سیاست جهانی • تقویت اقتدار ملی برای چانه‌زنی جهانی • ایجاد بروکراسی دانش- بنیان برای تعامل اداری کارا با جهان 	برنامه‌ریزی سیاسی برای توسعه
<ul style="list-style-type: none"> • تلاش برای تغییر رقابت انحصاری در اقتصاد جهان • تشکیل اتحادیه‌های اقتصادی از در حال توسعه‌ها • تلاش برای نفوذ در نهادهای مالی و پولی اقتصاد جهانی 	<ul style="list-style-type: none"> • باز کردن اقتصاد ملی برای نفوذ در بازارهای جهانی • حمایت‌های اجتماعی برای کنترل پیامد آزادسازی اقتصادی • ایجاد اقتصاد دانش- بنیان برای تعامل اقتصادی کارا با جهان 	برنامه‌ریزی اقتصادی برای توسعه

برای آنکه برنامه‌ریزی ملی بتواند از فرصت‌های جهانی شدن استفاده کرده و مخاطرات آن را کنترل کند، باید مشخص کند که در چه زمینه‌هایی تحول در محیط جهانی می‌تواند در خدمت توسعه ملی قرار گرفته و یا برای آن چالش و هزینه ایجاد کند. بر اساس جامعه‌شناسی جهانی شدن، می‌توان این زمینه‌ها را مشخص کرد. هدف برنامه‌ریزی اجتماعی یک کشور در حال توسعه باید اتخاذ تدابیری برای استفاده مناسب از فرصت‌های جهانی شدن و کاهش خطرات آن باشد. از آنجایی که بازتر شدن محیط جهانی فرصت‌های جدیدی را برای کشورهای در حال توسعه جهت دستیابی به اهدافشان ایجاد می‌نماید، برای تحقق عملی این فرصت‌های بالقوه باید نظام‌های برنامه‌ریزی اجتماعی کشورهای در حال توسعه تدابیر هوشمندانه‌ای را اتخاذ کنند. بر اساس جامعه‌شناسی جهانی شدن، دلایل پیشنهاد عناوین اقدامات جدول شماره ۳ را می‌توان به شرح زیر توضیح داد:

- برای استفاده از فرصت‌هایی که فرهنگ جهانی به طور بالقوه برای توسعه ملی ایجاد کرده است، باید فضای فرهنگی جامعه نسبت به جذب تجربه جهانی توسعه باز شود. در این صورت، نیروهای فرهنگی توسعه (ایده‌ها در مورد سازمان اجتماعی مناسب برای توسعه) در سطوح ملی و جهانی یکدیگر را تقویت کرده و توسعه ملی نیز برآیند این هم‌افزایی خواهد بود.

- برای کنترل هزینه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جهانی شدن باید پس از تلاش برای مشارکت در فرآیند خاص کردن عام به فرآیند عام کردن خاص نیز توجه داشت. برای مثال، در حوزه برنامه‌ریزی فرهنگی، باید پس از جذب تجربه جهانی توسعه آن را بومی‌سازی کرده و سپس مجدداً الگوی توسعه بومی را به جهان عرضه کرد تا شاید خود به الگوی عام تبدیل شود.

- در خصوص بازسازی جهانی شدن، جامعه‌شناسی جهانی شدن ما را به علل بحران‌ها و کاستی‌های جهانی شدن موجود هدایت می‌کند. بر این اساس، اهدافی برای بازسازی جهانی شدن، همچون گفتگوی فرهنگی، مردم‌سالاری جهانی و ایجاد رقابت توأم با عدالت جهانی مشخص شده که ما را به اقدامات بلندمدت کشورهای در حال توسعه، مانند تلاش برای تغییر رقابت انحصاری در اقتصاد و سیاست جهانی، هدایت می‌کنند.

- همچنین در طرح این پیشنهادها این نکته مد نظر بوده است که اگرچه تفاوت‌های فرهنگی قابل توجهی در نگرش‌های مکاتب فکری، تمدن‌ها، فرهنگ‌ها و جوامع مختلف در مورد طبیعت انسان و الگوی یک جامعه مطلوب وجود دارند، در عین حال نوعی توافق بین آنها در مورد حقوق انسان و نظم اجتماعی مطلوب برای ایجاد یک نظم اجتماعی عادلانه در مقیاس جهانی لازم است. اگرچه این همگرایی در حال حاضر وجود نداشته و باید از طریق گفتگو ایجاد شود.

پیشنهاد‌های مطرح شده در جدول ۳، چارچوب کلی را برای نحوه مواجهه سازنده کشورهای در حال توسعه با جهانی‌شدن ارائه کرده که باید در مورد هر کشور در حال توسعه با توجه به شرایط فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خاص آن کشور به طور جداگانه مورد مطالعه موردی قرار گیرد. در قسمت بعدی، مصادیق این پیشنهادها در مورد ایران بررسی می‌شود.

رهیافت‌ها برای برنامه‌ریزی توسعه در ایران در عصر جهانی شدن

پیش از بحث درباره کاربرد تدابیر پیشنهادی در مورد برنامه‌ریزی توسعه در ایران، لازم است اشاره‌ای اجمالی به سابقه تعامل جمهوری اسلامی با جهانی‌شدن در قالب برنامه‌های پنج ساله توسعه پس از پیروزی انقلاب اسلامی صورت گیرد. جامعه‌شناسی جهانی‌شدن چارچوب تحلیلی جدیدی برای سیاست‌گذاری توسعه در عصر جهانی‌شدن ارائه می‌کند که نحوه تعامل کشور با جهانی‌شدن را بهبود می‌بخشد.

مولفه‌های اصلی نظام برنامه‌ریزی توسعه در جمهوری اسلامی ایران، مانند بسیاری دیگر از کشورهای در حال توسعه، از سه عنصر اهداف کلی^۱ (شامل اهداف کیفی و کمی)، راهبردها و سیاست‌ها^۲ (شامل سیاست‌های کلان و بخشی) و اقدامات عملی و پروژه‌های اجرایی^۳ (شامل طرح‌های ملی و عمرانی) تشکیل شده‌اند (توفیق، ۱۳۸۵). همچنین، لایه‌های نظام برنامه‌ریزی توسعه در ایران را می‌توان به سه لایه چشم‌انداز بیست ساله جمهوری اسلامی ایران، برنامه‌های پنج ساله توسعه و بودجه‌های سالانه تقسیم کرد. شایان ذکر است که نقش دولت در طراحی و اجرای برنامه‌ها و سیاست‌های توسعه‌ای در نظام برنامه‌ریزی توسعه کشور با توجه به ساختار سیاسی و درآمد‌های نفتی همواره چشمگیر و تعیین‌کننده بوده است.

با توجه به توضیحات فوق، بررسی اجمالی پنج برنامه ملی توسعه پس از پیروزی انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که اگرچه هر یک از این برنامه‌ها به نوعی به پدیده جهانی‌شدن توجه داشته و سیاست‌ها و برنامه‌هایی را برای مواجهه با آن در نظر گرفته‌اند، اما از دیدگاه جامعه‌شناسی جهانی‌شدن، این سیاست‌ها بیشتر معطوف به بعد اقتصادی جهانی‌شدن بوده و به نیروهای محرکه و ابعاد فرهنگی-سیاسی آن توجه کمتری داشته‌اند. برنامه اول توسعه اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی (۱۳۶۸-۱۳۷۲) همزمان با اوج جهانی‌شدن معاصر یعنی پایان جنگ سرد آغاز شد، اما شرایط اولیه پس از پیروزی

1. General Goals
2. National and Sectoral Policies
3. Action Plans and Projects

انقلاب - به‌ویژه جنگ تحمیلی عراق - باعث شد که مسئله باز کردن جامعه بر روی تحولات جهانی در دستور کار قرار نداشته باشد. این در حالی بود که با فروپاشی جنگ سرد برخی دیگر از کشورهای در حال توسعه به تدریج برنامه‌هایی برای بازکردن اقتصاد و جامعه خود به روی جهان را در دستور کار قرار دادند. برنامه اول توسعه، اهداف و سیاست‌هایی مانند بازسازی اقتصاد کشور، ترمیم خسارت‌های ناشی از جنگ، بازسازی ظرفیت‌های تولیدی و زیربنایی، رشد اقتصادی برای ایجاد اشتغال، مهار تورم، خودکفایی در تولید محصولات کشاورزی، تامین نیازهای اساسی مردم و اصلاح الگوی مصرف را در نظر گرفت. البته در این برنامه سیاست‌هایی درباره افزایش فعالیت‌های فرهنگی مانند استفاده از فن‌آوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی اتخاذ شد که به نوعی با جهانی‌شدن مرتبط بودند (شهرام‌نیا، ۱۳۸۵). برنامه دوم توسعه کشور (۱۳۷۸-۱۳۷۴) در فضای اجتماعی متفاوتی تدوین شد و دارای انعطاف‌پذیری بیشتری از نظر تعامل با جهان به ویژه در ابعاد اقتصادی و فن‌آوری بود. اهداف و سیاست‌های این برنامه مانند رعایت عزت، حکمت و مصلحت در سیاست خارجی، دستیابی به رشد اقتصادی، کاهش وابستگی به نفت، استفاده از فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی برای تجارت خارجی، راه‌اندازی کانال‌های ماهواره‌ای و بهبود کمی و کیفی وسایل ارتباط جمعی دارای ارتباط نزدیکی با جهانی‌شدن بودند. اما همچنان برنامه مذکور بر استقلال و خودکفایی بر اساس ظرفیت‌های داخلی تاکید داشت (شهرام‌نیا، ۱۳۸۵). برنامه سوم توسعه (۱۳۸۳-۱۳۷۹)، با نگاهی عمدتاً اقتصادی، توجه نظام‌یافته‌تری را به تحولات جهانی برای دستیابی به توسعه ملی مبذول داشت. اهداف و سیاست‌های عمده این برنامه در رابطه با جهانی‌شدن را می‌توان در موارد زیر برشمرد: گسترش همکاری‌های دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی؛ پرهیز از تشنج در روابط در کشورهای غیرمتخاصم؛ بهره‌گیری از روابط خارجی برای افزایش توان ملی، مقابله با فزون‌خواهی کشورهای متخاصم، مقابله با تک قطبی‌شدن جهان، حمایت از مسلمانان و ملت‌های مظلوم، تلاش برای ایجاد نزدیکی بیشتر میان کشورهای اسلامی و تلاش برای اصلاح ساختار سازمان ملل.^۱ اگر از دیدگاه پیامدهای جهانی‌شدن برای کشورهای در حال توسعه به اهداف و سیاست‌های برنامه سوم توجه شود، به روشنی قابل درک خواهد بود که در این برنامه بهبود قابل ملاحظه‌ای در تعامل با جهانی‌شدن مشاهده می‌شود. در عین حال، آخوندی (۱۳۸۲) در نقد جایگاه جهانی‌شدن در برنامه سوم، می‌گوید که علی‌رغم اینکه برنامه سوم تلاش کرد تا ملاحظات جهانی‌شدن را در اهداف و سیاست‌های خود بگنجانند، اما اشتراکات بیشتر جنبه لفظی داشته تا معانی واقعی آن بیان شود.

۱. برای آگاهی دقیق‌تر در مورد این اهداف و سیاست‌ها به: قانون برنامه سوم (۱۳۸۳-۱۳۷۲) توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۸۲). تهران: انتشارات سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور. صص ۲۶۰-۲۵۹ رجوع شود.

پس از اجرای برنامه سوم و با تصویب سند چشم‌انداز برنامه چهارم توسعه (۱۳۸۹-۱۳۸۴)، چرخشی قابل ملاحظه در تاکید از اصلاحات اقتصادی به اصلاحات اجتماعی نشان داد که بر تعیین اهداف و سیاست‌های آن در مورد جهانی‌شدن اثر قابل ملاحظه‌ای داشته است. به علاوه، در قانون این برنامه موضوع تعامل با اقتصاد جهانی و تکیه بر اقتصاد دانش- بنیان به سرفصل‌هایی برای قانون برنامه تبدیل شد. اهداف و سیاست‌هایی که این برنامه را به لحاظ تعامل با جهانی‌شدن از برنامه‌های پیشین متمایز می‌کردند، عبارت بودند از اتخاذ سیاست‌های اجتماعی برای کنترل عوارض آزادسازی و تعدیل اقتصادی، رقابت‌پذیرتر کردن اقتصاد از طریق مشارکت فعال در اقتصاد جهانی و توجه خاص به اقتصاد دانش- بنیان. در برنامه چهارم برای دستیابی به هدف تعامل با اقتصاد جهانی، سیاست‌ها و اقداماتی مانند توسعه تجارت خارجی از طریق تجهیز مبادی ورودی، اعطاء جوایز صادراتی، ایجاد صندوق ضمانت صادرات، ممنوع کردن هرگونه عوارض و مالیات بر صادرات کالاهای غیرنفتی، تاسیس بازارچه‌های مرزی و گسترش تجارت الکترونیک اتخاذ شد.^۱ علی‌رغم این تدابیر، برنامه چهارم نگاهی فراگیر به تعامل با جهانی‌شدن نداشت.

قانون برنامه پنجم توسعه کشور (۱۳۹۴-۱۳۹۰) با تاکید بر الگوی پیشرفت اسلامی- ایرانی، چرخشی فرهنگی در برنامه‌ریزی اجتماعی برای توسعه در ایران به شمار می‌آید. این در حالی است که این برنامه هنوز کم و بیش بر اصلاحات اقتصادی و حمایت‌های اجتماعی از اقشار آسیب‌پذیر تاکید دارد. عمده‌ترین اهداف و سیاست‌های این برنامه برای تعامل با جهانی‌شدن عبارتند از: تعامل فرهنگی، حقوقی، سیاسی و اقتصادی با جهان، به ویژه با حوزه تمدن اسلامی- ایرانی، حمایت از کشورهای اسلامی و محروم، تلاش برای همگرایی بیشتر بین کشورهای اسلامی، تقویت زیرساخت‌های انسجام ملی برای پیشگیری از تهاجم فرهنگی، تنظیم همه فعالیت‌های اقتصادی مربوط به رشد اقتصادی بر پایه عدالت اجتماعی، دستیابی به جایگاه دوم علمی و فن‌آوری در منطقه و تثبیت آن در طول برنامه، جذب سرمایه‌گذاری خارجی، تاکید بر راهبرد توسعه صادرات، ممنوع کردن اخذ مالیات از صادرات غیرنفتی، آماده‌سازی کشور برای عضویت در سازمان تجارت جهانی، گسترش همه جانبه همکاری با کشورهای منطقه جنوب غربی آسیا در تجارت، سرمایه‌گذاری و فن‌آوری و ارتقاء توانمندی دفاعی و قدرت بازدارندگی همه جانبه در مقابل تهاجمات خارجی.^۲ برنامه پنجم به بومی‌سازی الگوی توسعه

۱. برای آگاهی بیشتر از این اهداف و سیاست‌ها به: قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۸۵). تهران: انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور. صص ۶۵-۵۵.
۲. برای آگاهی بیشتر از این اهداف و سیاست‌ها به: مجموعه برنامه پنجم توسعه جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۸۹). تهران: انتشارات معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی رییس جمهور. صص ۱۶-۹.

توجه بیشتری داشته و بر همکاری با حوزه تمدن اسلامی - ایرانی تاکید می‌ورزد. با این مقدمه، برای تعامل سازنده با جهانی‌شدن جهت دستیابی به اهداف توسعه ملی باید مجموعه‌ای از تدابیر فرهنگی، سیاسی، اقتصادی را در قالب اهداف و سیاست‌های برنامه‌های ملی توسعه طراحی و اجرا کرد. رهیافت‌های جامعه‌شناسی جهانی‌شدن برای برنامه‌ریزی توسعه در ایران را می‌توان در جدول ۴ خلاصه کرد.

جدول (۴): رهیافت‌های جامعه‌شناسی جهانی‌شدن برای برنامه‌ریزی توسعه در ایران

برنامه‌ریزی برای بازسازی جهانی‌شدن موجود	برنامه‌ریزی برای درونی‌سازی اثرات جهانی‌شدن	
<ul style="list-style-type: none"> • گفتمان جهانی و تفسیری اسلامی از اهمیت گفتگو • گفتمان جهانی و تفسیری اسلامی از مردم‌سالاری • گفتمان جهانی و تفسیری اسلامی از کارایی و عدالت 	<ul style="list-style-type: none"> • توجه به تجربه جهانی توسعه در الگوی اسلامی پیشرفت • بررسی انتقادی تجربه توسعه در جهان غرب • معرفی الگوی بومی توسعه به جهان 	تدابیر فرهنگی برای تعامل سازنده با جهانی‌شدن
<ul style="list-style-type: none"> • همکاری بین‌المللی برای مردم‌سالاری جهانی • جستجوی سهم بیشتر در نهادهای سیاست جهانی • شرکت فعال در جنبش غیرمتحدها 	<ul style="list-style-type: none"> • بهبود مشارکت مردمی برای نفوذ در سیاست جهانی • تقویت بنیه‌های دفاعی برای حمایت از منافع کشور • ایجاد بروکراسی دانش - بنیان در عصر جهانی‌شدن 	تدابیر سیاسی برای تعامل سازنده با جهانی‌شدن
<ul style="list-style-type: none"> • تلاش بین‌المللی برای ایجاد رقابت در اقتصاد جهانی • جستجوی سهم بیشتر در نهادهای اقتصاد جهانی • عضویت در سازمان تجارت جهانی 	<ul style="list-style-type: none"> • رقابتی کردن اقتصاد ملی برای نفوذ در بازارهای جهانی • سیاست‌های اجتماعی برای حمایت از اقشار آسیب‌پذیر در اثر جهانی‌شدن اقتصاد • ایجاد اقتصاد دانش - بنیان در عصر جهانی‌شدن 	تدابیر اقتصادی برای تعامل سازنده با جهانی‌شدن

منبع: یافته‌های پژوهش

از جمله مهمترین پیامدهای جامعه‌شناسی جهانی‌شدن برای برنامه‌ریزی توسعه در ایران آن است که برای استفاده از فرصت‌های جهانی‌شدن و کاهش مخاطرات آن باید مجموعه‌ای از تدابیر فرهنگی، سیاسی و اقتصادی طراحی و اجرا شوند تا باعث هم‌افزایی نیروهای جهانی و داخلی برای توسعه ملی شود. از جمله ضعف‌های برنامه‌های پنج ساله توسعه کشور در تعامل با جهانی‌شدن عدم توجه کافی به ضرورت داشتن مجموعه‌ای از تدابیر سازگار برای تعامل با جهانی‌شدن در ابعاد مختلف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بوده است. این امر درحالی است که برنامه‌های توسعه کشور بر اقداماتی برای بازکردن اقتصاد ملی به روی بازارهای جهانی تاکید داشته است، اما به پیش‌نیازهای سیاسی و فرهنگی موثر واقع شدن اقدامات برای این بازگشایی اقتصادی توجه لازم نشده است.

از دیدگاه جامعه‌شناسی جهانی‌شدن، چالش اصلی برنامه‌ریزی توسعه در ایران آن است که چگونه بین تجربه جهانی توسعه و باورهای اسلامی- ایرانی در مورد سازمان اجتماعی مناسب برای توسعه سازگاری ایجاد کرد؟ برای مواجهه با این چالش، تدابیر پیشنهادی این مقاله در پی ایجاد نوعی هماهنگی بین عوامل داخلی توسعه و نیروهای محرکه جهانی‌شدن هستند، تا هم‌افزایی آنها زمینه‌ساز توسعه ملی شود. طرح الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت در برنامه پنجم توسعه کشور می‌تواند فرصتی را برای بررسی چگونگی استفاده از تجربه جهانی توسعه و بومی‌سازی آن با توجه به فرهنگ اسلامی- ایرانی به وجود آورد. بدون فایق آمدن بر چالش یاد شده، سایر اقدامات برای تعامل با جهانی‌شدن اثربخشی چندانی نخواهند داشت. جامعه‌شناسی جهانی‌شدن این پیام اصلی را برای برنامه‌ریزی توسعه در جمهوری اسلامی ایران در بردارد که بدون حل کردن چالش‌های فرهنگی در مواجهه خردمندان با تجربه جهانی توسعه، نمی‌توان از فرصت‌های جهانی‌شدن برای پیشرفت اقتصادی توأم با عدالت اجتماعی استفاده کرد و از مخاطرات آن برای توسعه ملی اجتناب نمود. به علاوه برای ایفای نقش در بازسازی جهانی‌شدن معاصر به سوی یک جامعه جهانی مردمی و عادلانه^۱ باید ابتدا تحولات در محیط جهانی پس از پایان جنگ سرد را به درستی شناسایی کرد.

الف) فارسی

- استرن، نیکلاس (۱۳۸۷). *جهانی شدن، رشد و فقر، ترجمه صابر شیبانی اصل*، تهران: نشر نی.
- آخوندی، ع. (۱۳۸۲). *جهانی شدن و برنامه سوم توسعه*. تهران: نشریه بورش (۲۵). صفحات ۱۷-۱۲.
- پوپر، ک. (۱۹۹۴). *اسطوره چارچوب: در دفاع از علم و عقلانیت*. ترجمه ع. پایا. (۱۳۸۴). تهران: انتشارات طرح نو. صفحات ۱۳۴-۱۳۱.
- توفیق، ف. (۱۳۸۵). *برنامه ریزی در ایران و چشم انداز آن*. تهران: موسسه عالی آموزش و پژوهش برنامه ریزی و مدیریت. صص ۲۱-۱.
- خرمشاهی، بهاءالدین (۱۳۸۹). *پوزیتیویسم منطقی*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- خوانساری، محمد (۱۳۹۰). *منطق صوری* (جلد اول و دوم)، تهران: نشر دیدار.
- رابرتسون، ر. (۱۳۸۵). *جهانی شدن: تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی*. ترجمه ک. پولادی. تهران: نشر ثالث. صص ۱۱، ۷۲-۷۱، ۱۳۷، ۳۷۶-۳۷۷.
- راجین، ج. و شیرو، آ. (۱۳۸۸). *نظام جهانی ایمانوئل والرشتاین: جامعه شناسی و سیاست به عنوان تاریخ*. ترجمه ه. آقاجری. *ندا اسکاچپول*، بینش و روش در جامعه شناسی تاریخی (صفحات ۴۳۴-۳۸۳). تهران: نشر مرکز.
- شهرام‌نیا، ا. م. (۱۳۸۵). *جهانی‌شدن و دمکراسی در ایران*. تهران: نشر نگاه معاصر. صص ۴۳۶-۴۳۵.
- قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران* (۱۳۸۵). تهران: انتشارات سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور صص ۶۵-۵۵.
- قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران*، (۱۳۸۲). تهران: انتشارات سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور صص ۲۶۰-۲۵۹.
- کارناپ، ر. (۱۹۹۰). *مقدمه‌ای بر فلسفه علم*. ترجمه ی. عقیفی. (۱۳۶۳) تهران: انتشارات نیلوفر. صص ۵۶-۴۱.
- گورباچف، م. (۱۳۶۶). *دومین انقلاب روسیه: پراسترویکا*. ترجمه ع. ر. صدریه. تهران: انتشارات نشر آبی. صص ۳۰-۷۶.
- مجموعه برنامه پنجم توسعه جمهوری اسلامی ایران* (۱۳۸۹) تهران: انتشارات معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی ریاست جمهوری، صص ۱۶-۹.
- ورسلی، پ. (۱۳۸۸). *نظریه‌های جامعه‌شناسی نظم*. ترجمه س. معیدفر. تهران: انتشارات جامعه‌شناسان. صفحات ۸۲-۷۹.
- هابرماس، ی. (۱۳۸۰). *جهانی‌شدن و آینده دمکراسی: منظومه پسا‌ملی*. ترجمه ک. پولادی. تهران: نشر مرکز.

صفحات ۸۵-۹۰

هلد، د.، و مک‌گرو، آ. (۱۳۸۸). *نظریه‌های جهانی شدن*. ترجمه م. کرباسیان. تهران: نشر چشمه. صفحات ۳۵۸-۳۶۶

ب) انگلیسی

- Archer, M. S. (1985). The myth of cultural integration. *British Journal of Sociology*, 36(3), 333-353.
- Archer, M. S. (1988). *Culture and Agency: The place of culture in social theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Chase-Dunn, Ch. (1989). *Global formation: Structures of the world economy*. USA: Blackwell.
- Drake, M. S. (2010). *Political sociology for a globalizing world*. London: Polity Press, pp. 3-24.
- Giddens, A. (1992). *The nation-state and violence*. London: Polity Press.
- Held, D. (1997). *Democracy and the global order: From the modern state to cosmopolitan governance*. London: Polity Press. p. 35.
- Huntington, S. P. (1996). *The clash of civilizations*. London: Simon & Schuster Inc.
- Marx, K. (1967). *Capital*. New York: International Publishers.
- Popper, K. R. (1959). *The logic of scientific discovery*. London and New York: Routledge.
- Rossi, Ino ed., (2008) *Frontiers of Globalization Research: Theoretical and Methodological Approches*, USA: Sprinhger, pp. 271-333.
- Scholte, J. A. (2004). Globalization studies past and future: A dialogue of diversity. UK: CSGR: Working Paper Series, No. 13504/. pp: 1-16.
- Shaw, M. (1994). *International relations and global society*. UK: Open University Press.
- Shaw, M. (2000). *Theory of the global state: Globality as an unfinished revolution*. UK: Cambridge University Press, pp. 10195 ,167 ,118-114 ,102 ,31-30 ,12-.
- Sklair, L. (2002). *Globalization: Capitalism and its alternatives*. UK: Oxford University Press.
- Turner, B. S. (Ed.). (2011). *The routledge international handbook of globalization studies*. UK: Routledge. pp. 3-4.
- Wallace, R. A., & Wolf, A. (2008). *Contemporary sociological theory*. New Delhi: Hall of India Press.
- Wallerstein, I. (1974, 1979, 1989). *The Modern World-System*. Vol. I, II, III. New York: Academic Press.
- Wallerstein, I. (2000). Globalization or the age of transition. *International Sociology*, vol(5), 2000, 249-265.